



تابخانهٔ
لس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

کتاب: جواهرنامه
مؤلف: محمد بن منصور
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۵۰۶۲
شماره ثبت کتاب: ۹۰۵۷۶



۱۵۰۶۲
۹۰۵۷۶

جواهرنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی‌قیاس صانعی را که جوهری صنعش بازارگاه کاینات را
بجواهر ثوابت و سیارات آراسته داشت حاکمی که صیرفی حکمتش دینار
آفتاب و دراهم کواکب در بازار روزگار روان گردانید مبدعی
که درج سیمابی از دریا پر در کرد و گنجینهٔ سینهٔ عارف از معارف گوهر
ساخت حکیمی که جوهر پاک را به اعزاز عشق و هوا با آب و خاک پیوند
داد و از ازدواج ایشان انسان عظیم الشان را که اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ

دوران است

دوران است از شبستان نابود به بازارگاه وجود آورد معبودی
که مقاتلهٔ عباد را سبحه‌ها از دانهٔ تکلیف در گردن انداخته و ادای العباده
کون و فساد فرستاد و در سکام بنده‌نوازی مشتی خاک را از افلاک
گذرانیده مسجود ملأ اعلی گردانید و در مقام بی‌نیازی پیکر زیبای
سلطان نبی را شربت ممات چشانیده خاک راه برابر ساخت
عالم آرائی که شمع کافوری صبح را از شعلهٔ مشعلهٔ آفتاب روشن
گردانید و هوای ولکه شب را از دود تتق شب چراغ کوکب منور و مزین
ساخت خامهٔ قدرتش نقشی بر آب زده و در خوشاب حادث شده و لعل بیش
فطرتش رنگی به خاک داد و زر مغربی در بوتهٔ قطرهٔ آب که از صلب
سحابی بچکید در کف تربیتش لؤلؤ و مرجان گردد پارهٔ خون که درافتد

زبر مینی کوه از شعاع گرشش لعل بدخشان کرده و دره و نامعه ورقه

نثار رقاع خلیفه الله سالار مسافران وجود که بتایید نظر کیمیا اثرش وجود گدایان را

باز ربا بر کرد جوهرشناسی که در یکتایی بیهمتایی وحدت از قعر بحر

عمیق کثرت استخراج نمود خواجه که چهار سوق پر سودای عشق و هوا

از قدوم مقدسش رونق و رواج یافت باریک بینی که دیده دوربین را

بکحل مازاغ البصر مکحل ساخته از دریچه امور تفاصیل فرداشاهده

کرده پسته نشینی که اطناب خیام دولت و شوکت از فضای فراخ

پهنای جهان فانی گذرانیده برای تا دوام خلود استوار کرده اینده

پایه قدر رفیعش از رواق نه پایه افلاک بگذشت و دامن پاکش از تودهٔ خاک

این مغاک آلوده نگشت تاجکواری که خرده دوراندیش خرده دانان

شهاب

شهاب سیر او نرسیده تیز رفتاری که پیکان تیز تک وهم و گمان

از دویدن در رکاب او عاجز آمده پایه امید و همم صدف وجود را

در یتیم نظر حقیقت بینش از کون و مکان گذشته در اوج لامکان

جولان میکند محتسب شریعت و در رشش نبرد موشکرانه گاو

مشاهده بگرد شهر سکر دانه رهنمائی که رستگاری از ظلمات عدم پیرو

نور نخستین او شده مشکل کشائی که خلاص عالم از فزع اعظم بوسیله

شفاعت او خواهد بود از ظلمات عدم می آمدی و پیش آدم چراغی

بود در دستش هم از نور نخستینت ید الله کوه در آستین غیب پوشیده

فتنه در آستین و ریخته در پای تخت نیت چو چرخ زال چه بوریای قیامت را

شود گسترده انداخت بساط عز و تمکینت بجرم ازلی مع الله منظر آسمان

اعظم آیة انا نک لعه ان لک فی آیة العارف آیة القوم الاوحدی
ابو القاسم محمد العربی علیه ازکی الصلوات واتحف التحیات وعلی آله واصحابه
جواهر معادن الهدایة ونجوم فلک الهدایة بعد چون اقل این خلیقه لاشئ
فی الحقیقة محمد بن منصور الحسینی موسوم شد با آنکه رساله در بیان احوال جواهر
ترتیب نماید ومخفی نیست که اشرف واعلی واحسن انها زجواهر
جوهر وجود در درج خلافت گوهر سلطان معدلت ورأفت است چه در
دریای کرمت وعطاگستری وچگونه کوه با شکوه رعیت پروری چه دُر
چه کوه عالمی بصورت یکی از آحاد وبنی آدم برآمده وجهانی در کوه تن فانی
مخفی گشته بحر اعظم در نمی پنهان شده در سه کون عالمی پنهان شده
یکی من خواهم به پهنای فلک تا بگویم شرح آن رشک ملک

لاجرم بندی از احوال این جوهر عارفی در سلک احوال جواهر عالی کشیده
فصل اول در معدن او معدن این در لطیف ومصدر این جوهر شریف جناب حقیقه
در یا نوال است که نقش بند خیال تصویر شبیه ومثال او نتواند کرد شهسوار
عطابخش گیتی که دیده چشم روزگار در هیچ زمان ندیده ونخواهد دید
جامی جهانپوشش بیضهٔ فلک اعظم را در زیر بال گرفته از فنا وتباه نگاه میدارد
وطبیب غیاثیش از شربت عذب عدالت تسکین حرارت مظلومان داد خواه
مینماید سایه چترش مسکن خورشید تابان وگرد کرمش سرمه چشم مظلومان
نهال دولتش بمرتبه بلند شده که دست حوادث زمان بآن نمی رسد
وپایه قدرش چنان ارتفاع یافته که بر رواق نه پایه گردون برتری میجوید
آب تیغش در جویبار رحق دشمنان گل سرخ می پرورد ومورچه جوهر شمشیرش

سر شیر سجوزند و صدمهٔ گرز گرانش دم صبح در سینهٔ شام می‌شکند و
نهیب تیغ خون فشانش خون شفق از دیدهٔ خورشید می‌چکاند چابکسواری
که اگر بارهٔ باد سرعت را نهیب دهد از مرکز خاک ببالای افلاک می‌جهاند
کمند افگنی که اگر کمند کیانی را در گردن ایام گذشته افگند ایام گذشته را
بازگرداند کامداری شعر ز شمعون کشد تیر و برچرخ سر بکند سرمه در چشم سوزن به تیر
هرچند دور زمان کعبتین اختر انرا در طاس گردون گردانید نقشی که خلاف
صورت او باشد صورت نبست و چندانکه شاهان جنگجو رخ بسوی او
نهادند ایشان را بیک دستبرد از اسب دولت پیاده ساخته در پای پیل
ملامت انداخته عجمی منیت که رایت آسمان سایش با نصرت و فیروزی
همرکاب و تواماند عجب آنست که رای پیروز بخت جوانش با وجود

پیش

شیب شباب ارباب در صفای نیابد شعر ببزم اندرون ماه گیتی فروز
برزم اندرون زهر تریاق سوز گشایندهٔ گنج پیش از امید نمایندهٔ
شب روز سفید فزایندهٔ گرد آوردگاه فشانندهٔ خون زابر سیاه
صحیفهٔ ضمیر منیرش محل حقایق و لوح خاطر خطیرش مهبط انوار دقایق
علمای عصر از فیض کلمات حکمت آمیزش حل مشکلات و فضلای دهر از پرتو
عبارات گوهر افشانش کشف معضلات مینمایند السلطان الاعظم
الاکرم الخاقان الاجل الافخم محمد ودر اسم الملة الحنفیة محیی آثار الدولة
العباسیة موعود المائة ان الله یبعث علی النعم ان بقیة نشر الله بر عن
طبایع الانسیة المؤید بالتاییدات الالهیة السلطان بن السلطان ابو النصر
حسین بهادرخان خلد الله تعالی الی آخر الزمان زمانه وافاض علی البریة احسانه

فصل دویم در صفات او صاحب دولتی است که قاف تا قاف جهان
از الطاف و احسان بیکران او محظوظ گشته اند و عامهٔ رعایا در
کنف حفظ او از فتنهٔ آخر الزمان محفوظ مانده اند اگر شحنهٔ قهر او بنیان
دهر گنبد گردون ویران کند و اگر معمار تدبیر او اشارت نماید
رخنه فنا بخشت های حوادث زمان مسدود کرده اند چوپان حمایتش
پشت میش از پنجهٔ گرگ شانه میکند و میزبان انعامش مهمان را از خویش بیش
پیوند یگانه میکرد از کف کرمش رزق کافهٔ برایا را کفیل شده
و لطف عمیمش قضای حوائج عامهٔ خلایق را وکیل گشته اگر عقد روایت
باشد قطرهٔ باران اگر از کف دریا نوالش بخشش آموزد سحاب رای منیرش
ثالث نیرین پایهٔ قدرش فرق فرقدین در ایام معدلتش جز ساغر شراب

که غارت

که غارت عقول میکند تاراج کنندهٔ نیست و بغیر کاه ربا که را یارای
ربودن کاه نیست فتنه و آشوب جز در چشم و زلف بتان یافت نمیشود
و سیلاب سرشک بجز در چهرهٔ عاشقان صورت نمی‌بندد و در چمن
دهر غیر غنچهٔ گل خونین دلی کو و در دور زمانش جز ساغر مل متکامی کجاست

لطف و کرمش چارهٔ بیچاره کند
عدلش ستم زمانه آواره کند
در عهد عدل او صبا را نبود
آن یاره که پیراهن گل پاره کند

شاه جمشید بزم رستم رزم سکندر شکوه دارا رای خسرو حشم بلند
فلک شاهی دوحهٔ شجرة الخلافة روضة العدل و الرأفة انه جوبن
بریة المجتهد فی اعلی کلمته بستی خلیل الرحمن ابو النصر خلیل بهادر خان آن
خلیلی است که چون قدم در میدان روزگار نهاد و بت عزه ریند از سلاطین

ابراهیم وار پاره پاره کرده و دشمنان دولت قاهره را خذلهم الله
مغلوب و مقهور ساخته از خانمان آواره گردانیده خلد الله ملکه و سلطانه
وافاض علی کافة العباد بره و احسانه ما اخرج الدر عن الصدف
و وقع السهم عن الهدف بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و مقالات
مقدمه در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکون ایشان و امور متعلقه بآن
مقالهٔ اولی در جواهر و در وی بیست باب است و خاتمه باب اول در در باب دوم
در یاقوت باب سیم در زمرد باب چهارم در زبرجد باب پنجم در الماس باب ششم
در عین الهر باب هفتم در لعل باب هشتم در فیروزه باب نهم در پادزهر و سایر احجار
شکونه در حیوانات باب دهم در عقیق باب یازدهم در شبه و یاقوت باب دوازدهم
در جزع باب سیزدهم در مقناطیس باب چهاردهم در بسناد باب پانزدهم در
باب شانزدهم

باب شانزدهم در لاجورد باب هفدهم در مرجان باب هجدهم در یشب باب نوزدهم
در بلور باب بیستم در حجر خاتمه در احجار متفرقه و نسبت جواهر با یکدیگر مقالهٔ دوم
در فلزات و در آن هفت باب است باب اول در طلا باب دوم در نقره باب سیم
در مس باب چهارم در قلع باب پنجم در اسرب باب ششم در آهن باب هفتم در خارصینی
خاتمه در مرکبات از فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر مقدمه مواد اگر متعلق
بغیری نباشد واجب الوجود بود والا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در موضوع
بود عرض بود والا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد که سه بعد متقاطع بر زوایای
قوایم در وی فرض کنند مجرد بود والا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام
مختلفة الطبایع نبود بسیط بود والا مرکب و مرکب یا ترکیب او مستتبع
صورتی نباشد مانند بخار و دخان و یا بود و آنچه ترکیب او مستتبع

صورتی بود و اگر آن صورت مبدأ حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید
مثل احساس و حرکت ارادی و نطق تواند بود آن مرکب انسان بود
و اگر از آن جمله مبدأ نطق نتواند بود حیوانی دیگر بود و اگر مبدأ احساس
و حرکت ارادی هم نتواند بود نبات بود و اگر تغذیه و تنمیه و تولید مثل
نتواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است ذایب و حجر
و ملح و کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی الترکیب است یا ضعیف الترکیب
و قوی الترکیب یا منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف الترکیب یا منحل
میشود بمجرد رطوبت بسهولت مانند شب و زاج یا نمیشود بواسطه
دهنی که در او هست مانند کبریت و زرنیخ اول قسم اول است دوم
دوم سیم سیم چهارم چهارم و مواد اقسام اربعه مذکوره جواهر آبی ام
بلی

لیکن جواهر آبی که ماده اجساد ذایبه است آمیخته شده است بجوهر
ترابی آمیزشی استوار و بعد از آنکه از طبایع حرارت نضج تام یافته
اکثر آن بواسطه مصادفت برودت منعقد شده و بعضی بسبب دهنیتی
که دارد غیر منعقد مانده و از جهت عدم انعقاد این بعض اجساد ذوایب
قابلیت تطرق دارند و آن جواهر آبی که ماده احجار است بعد از نضج
بسیار بسبب استیلای یبوست انعقاد و انجماد یافته و منقلب شده
بجوهر ترابی و بواسطه آنکه در وی هیچ جزو غیر منعقد نمانده احجار
قابلیت تطرق نداشته اند و چون انعقاد احجار بسبب یبوست است
که گداخته نمیشود مگر بحیلت بخلاف منطرقات که در گداختن آن احتیاج
بحیلت نیست و آن جواهر آبی که ماده املاح است مانند شب و نوشادر

بعد از اختلاط به دخان لطیف کثیر الناریه بواسطه حرارت انعقاد
یافته و منقلب بجوهری ارضی شده و چون ناریه نوشادر مستتر
از ارضیه اوست بالکلیه متصعد میشود و آنچه مادهٔ زاجات است
اشتمال دارد بر ملحیه و کبریتیه و حجریه و در او قوهٔ بعضی اجساد و آ
هم هست بتفصیلی که در مطولات مذکور است و آن جواهر آبی که ماده
کبار یشب است بواسطه استیلای حرارت انضج شده با اجزای
هوائی و ترابی بوجهی که امتزاج ایشان است و هیئت تکوّن مزیّفه
بعد از آن بمعاونت برودت انجماد یافته و چون مایه اجساد
ذائبه بود بتجربه معلوم شده که زیبق بر آنچه کبریت منعقد
میشود پس ترکیب ایشان از زیبق و کبریت بود بر وجوه مختلفه

یا اگر

یا اگر مادهٔ مذکوره پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد اوست سفید
پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد میشود و اگر در
کبریت قوهٔ صابغهٔ ناریه بود طلا تکوّن یابد و اگر در وی قوهٔ محرقه
بود نحاس حاصل میشود و اگر کبریت پاک و سیاه الخالطه بود
قلعی موجود شود و اگر کل واحد از کبریت عاقد و مادهٔ منعقده
با اجزای اراضی مخلوط باشند آهن تکوّن پذیرد و اگر عاقد
مخلوط منتن و ضعیف بود اسرب در وجود آید و بواسطه ضعف
عاقد انعقاد اسرب محکم و استوار نیست و بدانکه کیمیاگران
از زیبق و کبریت جوهری میسازند که این جوهر را مشابهت تمام
با بعض اجساد ذائبه هست چنانچه ظن حاصل میشود که اجساد مذکوره

مرکب اند کبریت اند لیکن فعل صناعت بمرتبه طبیعت نمیرسد
و از اینجاست که شیخ ابی علی سینا در کتاب شفا بیان کرده
که کیمیاگران را دردست نیست که قلب حقایق نمایند قلبی تحقیقی
و غایة آنچه بر آن دست دارند تغییر کیفیات و صناعات است
مثلا میتوانند که سرخی را سرخ تر گردانند تا مشابه طلا شود
یا سفید کنند تا مشابه نقره شود و همچنین قادرند بر آنکه اکثر عیبهای
رصاص زایل کنند لیکن قوه عقول بتغییر و تبدیل فصول نمیرسد
مقاله اول در جواهر لفظ جوهر که موضوع است بازاء حجر معدنی
تخصیص یافته باحجار شفافه ثمینه چنانکه لفظ زهر که موضوع است
بازاء شکوفه تخصیص یافته بگلهای معطره باب اول در در

لولو

که آنرا مروارید و لؤلؤ نیز گویند و بعضی گفته اند که لؤلؤ مخصوص است
بسقط و آن چند فصل است فصل اول در صفات آن بدانکه
مروارید افخر سایر جواهر است و بعضی بر آنند که از جنس
استخوان است و او صاحب آب و رنگ منقسم میشود بنیشابوری
که سفید صافی براق آب و درست و آنرا باعتبار مختلفه خوشاب
و نجمی و عیونی نیز گویند و شکری که سفیدی با او با سرخی و زردی
آمیخته است و شکری که سفیدی او بزردی است که اورا ازردی
بود که به سرخی زند و آسمان گون که سفیدی او بکبودی ممزوج
بود و طاوسی که سفیدی او بسبزی و سرخی و سیاهی زند آمیخته
بود و رصاصی سرخ فام را زیتی و تیره گون را غباری گویند

و سرخاب که رنگ او سرخی صافی زند و سیاه است که رنگ
او بسیاهی زند و شمعی که رنگ او سیاه بزردی و سبزی بود و
شفاف نباشد و رخام و حجری که تیره و بی آب بود و خشک آب
که ضد خوشاب بود و گاه باشد که طبقهٔ محیط برنگی و طبقهٔ محاط
برنگی دیگر بود و مثلا محیط زرد بود و محاط سفید و بحسب شکل منقسم
شود بمدحرج که گرد و غلطان است و رعیسی که عرض آن اندکی از
عرض غلطان بیشتر بود و قامد که نصفی مدور و نصفی سطح بود و مجسم
که پیرامون آن استدارتی عرضانی مستوی باشد و فوق آن بهیئت
و قاعدهٔ آن باستقامت مایل بود و مدسی که با وجود استدارت
مذکوره سرهای او مساوی باشد و بعضی که مدور مستطیل است که سرهای

ما دی ن

ازمیانه باریکتر بود و بعضی اسطوانی که شکل او را نیوقی گویند
اگر سرهای او بغایت باریک بود و شعیری خوانند و دیلی که سرهای
سطح و پیرامون مستوی دارد و ورقی که طول او از عرض کمتر بود
و مخروطی که مدوری معقب فراخ قاعده و سر تنگ و شمعی که مخروطی
طولانی است و تفاحی که شکل او مشابه کوزهٔ تفاح است و نیم رومی
که مشابه نصف کرهٔ است و مضرس که ماعدای اینها است و گاه
باشد که دو نیمه دوی مناسب را با یکدیگر وصل کنند و گاه باشد
که بدو دانه در نقطهٔ سوراخ آمده بود و از راحت و رگوینه دو در تمیم
الایام تمیز لالی را به تسمیهٔ غربال معین کرده اند بعد از آن غربالها
نهادت کرده اند تا به پانزده غربال رسید و معهود چنان است

که غربالها از مس یا از پوست آهو سازند و به ترتیب در اندرون
یکدیگر می نهند تنگ چشمه بیشتر و فراخ چشمه بالا و لالی از
اصداف در غربال اعلی ریزند آنچه از چشمه‌ها همه بیرون رود آن را تحت
الغربال و ریزه گویند چون آنها را از غایت صغر سوراخ
نمی توان کرد در مفرحات و داروهای چشم استعمال می کنند
و آنچه در غربال اول که چشمه آن از همه خردتر است بماند آن را
هزار و دویستی گویند که هزار و دویست عدد از آن اکبر و اوسط و اصغر
آن مثقالی است و آنچه در غربال دوم بماند آن را پانصدی گویند
و آنچه در غربال سیم بماند چهارصدی و آنچه در غربال چهارم بماند
و آنچه در غربال پنجم بماند سیصدی و آنچه در غربال ششم

بماند

بماند دویست و پنجاهی و آنچه در غربال هفتم بماند دویستی و آنچه
در غربال هشتم بماند صد و هشتادی و آنچه در غربال نهم بماند صد و پنجاهی
و آنچه در غربال دهم بماند صد و بیستی و آنچه در غربال یازدهم
بماند صدی و آنچه در غربال دوازدهم بماند و آنچه
در غربال سیزدهم بماند پنجاه یا شصتی و آنچه در غربال چهاردهم
بماند و آنچه در غربال پانزدهم بماند که چشمه او از همه اوسع است
چیلی و از همه چیلی حباب گزینند و از آنجا هر دو دانه که
مناسب یکدیگر باشند زوجان باشند گویند و آن را که مناسب
نباشد فرد خوانند و حبه عبارت از دانه‌ایست که خدای یک
بار زیاده باشد و متعارف چنان است که سی و شش از ده مثقالی

میکشند از آنجمله شش دانه از صدف تراشیده باشند و هم
دو دانه اعلی و دو دو دانه میانه و دو دو دانه ادنی باشد و در مانند
جا زنو بر نوات و از مثوبات قمرات فصل دویم در معادن
در و کیفیت تکون آن اگرچه مغاصات در بسیار است لیکن در خلیج
شین در موضعی قریب سرانديب که طول آن از موضع جزایر خالدات
قح و عرض آن و درجه و آنچه در موضعی که نواحی کیش است طول آن
موضع نه و عرض آن کو درجه است یافت میشود و آنچه در محلی از
توابع بحرین که طول آن نه و عرض آن کو درجه است میباشد
و آنچه در نواحی جزیره خارک که میان کیش و بحرین است تکون
می یابد قریب است به دری که از قریب سرانديب استخراج میکنند

بواسطه

بواسطه آنکه آبدار و شفاف و غلطان نیست اعتباری چندان
ندارد و هر دری که از اعمال تجار که خالی از لالی باشد و کل آن
سیاه میشود و تکون یابد سفید است و شفاف و آنچه در گل سیاه
حاصل میشود سیاه فام بود و آنچه در قریب سطح آب بوده حاصل
میشود بواسطه حرارت آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد
و آنچه در حصول آن در نیسان لالی بود بسبب الحجره زرد خالی نیست
و اقل بعد مغاصات لالی چهار باز است و اکثر آن چهل باز است
و هر باعی باصطلاح غواصان دو ذرع است و تکون در در جوف
حیوانیست صدف نام که بجسم او دو صدف متصل و محیط است
و این حیوان را گوشتی است که بسختی با دل سیماب برابری

میکند و با گوشت او خلطی لزج رقیق مخلوط است و در میان
گوشت سری بر یکطرف صدفه دارد و در سر دهانی که از غایت
تنگی با دل عشاق هم پهلو میزند و شکم او بسان حوصله مرغی است
دارد و دهان با حوصله مجرائی و از حوصله تا مخرج فضله امعائی
مستقیم دارد و صدفتین مذکورتین بر منوال بال مرغان اگر
خواهد بگشاید و اگر خواهد در هم کشد و بعضی را دندان و بعضی را خرطومی
چنان صلب است که بآن صدفه دیگر سوراخ می‌کند و انواع
اصداف در اعضا اختلاف است که بآن صدفه دیگران و بعضی از آن
که اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند
و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک چنان بسرعت حرکت می‌کند که مرئی نشود

که طیران

که طیران دارد و اکثر اصدافی که در حوصله ایشان لآلی عمانی باشد
موازی کف دستی معتدل باشند و صدفتین ایشان باشد
بغایت خشن باشد و اغلب اصداف کبار را حوصله از لآلی
باشد و از معظم اوایل مرویست که در اواخر فصل شتا که
ریاح عاصفه اصداف را از میان بحر محیط بجوانب اطراف
راند هنگام حباب بر محدب مشتبه و دهن را بدف وار
پیش برابر بهاد می‌دارد تا حوصله او قطره چند گرد شود و در بعضی
روایات چنان است که چون تطاول و استیلای باد شمال
آب دریا را در حرکت و اضطراب آرد و اجزاء رشیه مائی
از آب دریا جدا کرده در سطح هوا جلوه دهد صدف در طرفی که

موج کمتر بوده و هر بار کند تا در حوصلهٔ او مقداری از آن اجزا که
لایق بحال او باشد گرد آید پس حوصلهٔ او چنانکه رحم نطفه قبول
میکند و قطرهٔ باران نیسان با ذرات دریا قبول می کند و چند روز
در قعر دریا قرار می گیرد و بعد از چند روز بسطح دریا استعلا جسته
از اول صباح تا هنگام مسا و در بعضی روایات سوی وقت
استوا استنشاق هوا کند و از وقت غروب تا هنگام طلوع آفتاب
سر در نقاب آب دریا کشد بعد از چند روز که بدین شیوه که آمد
شد کند و اجزاء مائی که در حوصلهٔ او حاصل است منعقد و منجمد گردد
و در قعر دریا قرار گیرد و بقدرت الله رب العالمین قطرهٔ
ماء مهین در ثمین گردد فتبارک الله احسن الخالقین و جمعی از اکابر

در توبرتو است استدلال کرده اند بر آنکه در ابتدای تولد
مانند ارزن خرد است بتدریج طبقه در طبقه تکون می یابد
بر خرد و سندان پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم نمی
آید که تکون در بدین کیفیت بود و احتمال دارد که طبیعت
صدف اقتضا کند که در تکون در حوصلهٔ او باشد مانند صفحهٔ
محیط بود و توبرتو بود و از دو برادران جوهری مرویست که در خزانهٔ
یمین الدوله دانهٔ خرما و دانهٔ زیتون مخزون بود و هر یک نصفی بام
گردکار در آبدار گشته بود و نصفی دیگر بمقتضای الآن کما کان
بحال خود باقی مانده بود و علی هذا هر سه در حوصلهٔ صدف حاصل
شود نه تنها قطرهٔ آب تواند بود که در خوشاب شود پس صدف

شبه ریشه برآرد و مانند عروق اشجار در زمین استوار کند
و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در این حال صنعت حیوانی قطع
مینماید و کسوت نباتی می پوشد و پوشیده نیست که حرکت
بعد از استخراج از بحر چنانچه مذکور شد مکذب این رای است
پس از نقی که جوهر متحجر در جوف صدف نضج تمام نیافته بکمال
رسد هنگام استخراج او بود و اگر بعد از ارتقای او مرتبه
کمال و بهای استخراج مانند میوه که بعد از انفصال هر روزه کمال
بر شاخسار بگذارند طراوت و نضارت او زایل گردد و او را
طعمی ملایم حاصل شود و اعوجاج لالی بواسطه ناهمواری مکان
تکوین ایشان است و ناتمامی بسبب آنکه مکان تکوین ایشان نزدیک

طرف

صدف مذکوره است و از نقص اصداف الوان لالی تغییر
پذیر میشود و از اوائل ماه نیسان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن
آفتاب به پانزدهم درجه میزان است استخراج از عمان توان
کرد و بعضی بر آنند که در دو ماه استخراج توان و در باقی سال نتوان

فصل سیم در تمیز اصناف و قیمت آن بدانکه وجود اصناف لالی
بحسب کمیت کثیر الوزن کم است و بحسب کیفیت نخی آبدار و مشرق
مستدیر و بعد از آن مستدیر نخی و رصی و سطحی و رنگ بعضی
در وی ثابت و پایدار و رنگ طاوسی سریع الزوال است
و ادون و ارذل اصناف درقی است که بواسطه رسیدن آفتی
که بجادوه در وی رسیده باشد تام الخلقه نبود یا بسبب فضله که

در هنگام تکون طاقی با او شده باشد شبیه رنگی رنگ
وصفت او را متغیر و مکدر کرده باشد و باشد با لعل که تجویف
خراب بود یا در میان آن کرمی یا قطره آب باشد و سعت ثقبه دانه
در زمان سابق عیب میشمرده اند چنانچه دانه فراخ ثقبه را نصف بها
دانه تنگ ثقبه نموده اند لیکن درین زمان که نوبت دولت زرگران است
فرقی چندان نمی کنند و اگر ثقبه در میان دانه نباشد یا کج بوده عیب
باشد و دانه دو دانگی پنج دانگی مناسب اطراف برای زوجی چه عیب
بود چنانکه اگر زوج داشته باشد قیمت در دانه زیاده گردد
و شاید که مضاعف شود و در یک مثقال را برای زوجی عیب کنند
و او را وسط قلاده سازند و بر زرگران خورده دان مخفی نیست که

بجز

قیمت سایر جواهر بحسب رواج و کساد بازار و قرب و بعد کان
و غیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمتی که درین رساله ثبت شده
قیمتی است متوسط میان گرانی و ارزانی بحسب بازار شام و مصر
و بغداد و نواحی آن بلاد که بآنجا قیمت دو حقه در که مقدار هر عقدی
سه سرس مثقالی بود نصف و ربع دیناری است و اگر نصف مثقالی
بود دو دینار و اگر نصف و ربعی مثقال بود چهار دینار و اگر مثقالی
بود ده دینار و اگر مثقالی و ربعی بود پانزده دینار و اگر مثقالی و نصف
مثقالی بود بیست دینار و اگر مثقالی و نصف و ربع مثقالی بود بیست و
پنج دینار و اگر دو مثقالی بود سی و پنج دینار و اگر دو مثقال و نصف و ربع
مثقال بود و اگر سه مثقال هشتاد دینار و اگر سه مثقال و ربع مثقال بود

هشتاد دینار و اگر سه مثقال و نصف مثقالی بود صد دینار و اگر
سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار
مثقال بود دویست دینار یا سیصد دینار و قیمت عقدی و چه
که چهار مثقال و نصف مثقالی بود چهل دینار است و اگر چهار مثقال و
نصف و ربع مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اگر پنج مثقال و ربع مثقالی بود
هفتاد و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف مثقالی بود هشتاد و پنج دینار
و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود نود دینار و اگر شش مثقال
صد دینار و قیمت یکدانه مروارید هر چه شفاف که وزن او یک مثقال
بود سوارتی هفتصد دینار زر است و اگر دو صد و از جنس مذکور
یکمثقال بود صد دینار و اگر چه رو یک مثقال بود پنجاه دینار و اگر

نصف

نصف مثقال بود بیست دینار و اگر ثلث مثقال بود چند دینار و بعضی
گفته اند که یکدانه مروارید که وزن آن سوارتی نیم دانگ باشد
چهار دینار ارزد و اگر سه طسوج بود هشتاد دینار و اگر دانگی بود
شانزده دینار و تا دو دانگ برین قیاس مقداری که در او زیاده
شود بهاء دو باره شود و از دو دانگ تا دو دانگ و نیم بود در
چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن سوارتی دو دانگ و
نیم باشد صد و هشتاد دینار تا دویست دینار و بعد از آن چون
در وزن پنج و یکی زیاده شود قیمت مضاعف گردد و دانه که بقدر
دانگ باشد چهار صد دینار ارزد و بعد از آن به یک تفاوتی
که در وزن پیدا شود تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت

زرد فام و سرخ فام و طاوسی موازی نصف قیمت سفید صافی است
و قیمت سیاه فام موازی ثلث قیمت او و قیمت شیحی و عدسی و حقی
و نقاعی نصف قیمت مدحرج است و قیمت وقی کمتر از قیمت رسوفی
و قیمت دقی کمتر از قیمت عدسی است و حقی را قیمت زیادت نیست
و از خواجه ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود در خانه
سه مثقال و دو دانگ مخروطی بود و مقوم آنرا صد هزار دینار
قیمت نمود و در خزانه سلطان محمود عقدی از پنجاه دانه در شاهوار
بود که استادان ماهر در آن روزگار هر دانه را پنج هزار
دینار رسته تقویم کرده اند و از استاد ابوالقاسم مرویست
که در زمانی که ابن الجصاص جوهری قیمت جواهر المقتدر بالله کرد یکی
از خلفای

از خلفای بنی عباس بود می کرد یکدانه دُر مدحرج بی مثال از دو مثقال
به مبلغ یکصد و هفت هزار دینار قیمت کرد و گفت اگر دُر یتیمه الخلافت
بودی پانصد هزار دینار ارزیدی فصل چهارم در خاصیت آن مروارید
بارده و رطب است و خوردن آن مره سودا را سود دارد و در ترکیب
آن دل را تقویت نماید و اگر خون از گلو برآید باز دارد و چون آنرا با دارو
چشم بیامیزند روشنائی چشم را تقویت کند و چشم را از درد
نگاه دارد و اگر مسموم را در سوده بیاشامند نافع بود فصل پنجم
در بیان اموری که به در نظم و کیفیت جلا و محافظت آن مروارید
از گرمی آتش به زردی مایل شود و از گرمی بدن مردم و از تف
در محل نمناک طراوت و لطافت او زایل گردد و از بوهای تند

سنگ و کافور و طلقات به اوقات او را زیان رسد و اگر
احتمال به اشیای خشن خراشیده و خسته کرده و وصول ادویه
حریقه با و مانند نوشادر و سرکه خورده و پوسیده شود و تغیر رنگ
و صفای دُر یا در حوصله صدف ظاهری شده و یا در خارج گچ
در خارج طاری شده و یا ظاهر و باطن او تغیر کرده و یکجهتی
که او را هیچ پرتو و لمعان نماند قسم اول و دوم بعلاج اصلاح
نیاید و قسم سیم صلاح پذیر بود پس اگر رنگ او به زردی مایل
بود آن زردی را بچند طریق زایل توان کرد یکی آنکه آن دُر را
به شیر انجیر خیسانند و هر سه روز تغیر شیر نمایند تا زمانی که لباس
کدورت و صفره خلع نماید و لباس بیاض و صفا دربر کشد

طریقی

و طریقی دیگر آنست که دُر را با دو جزو مساوی از قلیا و صابون
در کاسه گلی کثیف موازی دو ساعت بآتش غیر مشتعل ضعیف
بجوشانند و طریقی دیگر آنست که سه جزو مساوی از کافور و محلب مقشر
و تخم معصفر سحق نموده و در یکدیگر سرشته و دُر را در آن گیرند و در ظرف
آبگینه کنند و قدری گلاب بدان ریزند و بآتش بجوشانند طریقی دیگر
آنکه دُر را به حماض اترج باید که جلا دهند و اگر رنگ دُر به سرخی
مایل بود سه جزو مساوی از کافور و شب یمانی و اشنان فارسی
در یکدیگر خورد کوفته به شیر تازه بسرشته و دُر را در میان آن گیرند
و در تنور نهند تا خمیر بشود که حمره عارضی به بیاض رای انقلاب
یابد و اگر تغیر دُر بواسطه رایحه مذکوره باشد دُر را با مقداری بوره

بابسن و نمک امرود و درانه رهون ظرفی زجاجی نهند و قدری
آب بر آن ریزند و بآتش غیر مشتعل بجوشانند و چند بار کف
بر آرند بگیرند و آب تازه کنند پس قدری آب پاک بشویند
که تیرگی زنگار که در وی است به صفا تبدیل یابد طریقی دیگر آنست
که درّ را با قدری کافور یا طباشیر در قطعه کتان ببندند و در ظرفی
زجاجی که قدری از دهن حب المحلب یا قدری روغن زنبق باشد بر آتش
ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند که شمار زده باشد و در هم ...
بیرون آرند و احتیاط کنند اگر بقا رکابل حاصل شود فهو المراد و الا فعل
نقاوه طریقی دیگر آنکه قراطی نوشادر و یک حبه بورق و دو حبه زنجار
و سه حبه صابون در یکدیگر خورد و بکوبند و در ظرفی آهنی کنند و تقدار

او نه

ادویه مذکوره سرکه شراب بر آن ریزند و بجوشانند و در آب سرد
نهند و چندان بگذارند که سرد شود و بگذارند که آب آن جا بیرد و قدری
نمک امرود سوده و با ندرون آب کنند و در کف نرم سازند
و در سرا باپی در مالند و چندان بگذارند که زنگ که در وی است از سیاهی
مرات اسنانی او زایل شود طریقی دیگر آنست که قطعه دنبه تازه را
بقدر دو دانه در میان دنبه نهند و دنبه را خمیر کنند و کوزه را
در کوزه سفالین نهند و سر کوزه را استوار کنند و با آتش
معتدل بپزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن دانه را بیرون
آرند و به کافور دو دو کنند طریق دیگر آنست که دانه را کاسنی
و دو روز میان آرد برنج بگذارند و اگر در رنگ بود بعضی در رنگ

نظم راست نباید با سوراخ او فراخ بود طریق اصلاحش
آنست که دو پاره مروارید که در آب و رنگ شبیه او باشند
با دو نقطه صمغ با آب لطیف بقدر ثقبه او تر بشند و بمصطکی
بچسبانند و از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند که چهره صافی
لآلی از کدورت محو شود و رنگ ایشان بهیچگونه تغیر و تبدیل
نپذیرد لآلی را در شیشه باید کرد که سر آن را بگچ بسته باروج آسیا استوار
کنند و در محلی که نم و گرما بر او استیلا نیابد بنهند بشرط آنکه در
سالی دو نوبت از شیشه بیرون آرند و قریب بآفتی در بیرون نگاه دارند

باب دویم در یاقوت و آن چند فصل است فصل اول در صفات انواع
یاقوت شش نوع است احمر و اصفر و اسود و ابیض و اخضر و کبود آنرا

طاوسی

طاوسی گویند و کبود زیرا که جوهر بخاری نسبت بخاکی بر او که
بعد از تصاریف احوال و سیر بسیار در اطوار از حضیض نقصان
باوج کمال رسید یابس خاکی را به یابس یاقوتی تبدیل نماید
یا مضاعف حرارت شود و او صاف برودت یا مضاعف
کیفیت متوسط میان ایشان و حرارت یا شدید است یا متوسط
و برودت یا قوی است یا ضعیف و کیفیت متوسط مایل بحرارت است
یا به برودت مسکون از قسم اول اول است و از دوم دوم و از
سیم سیم و از چهارم چهارم و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع یاقوت
شش صفات در روی و ارغوانی و بهرامانی و نخجی و سماقی و رمانی
سرخی بهرامانی مایل بزردی است و ارزان سماقی بسیاهی و بهرامان

نام کلی است هندی در غایت طراوت و درخشندگی که رنگ
او متوسط است میان حمرهٔ تجره نار و سرخی دانه دار و بعضی
برانند که بهرمان شکوفهٔ قرطمت و نوع دویم سه صنف است
مشمشی و نارنجی و کاهی و نوع سیم پنجم هر یک صنفی است و نوع
چهارم دو صنف است شدید البیاض کثیر الشعاع ضعیف البیاض
قلیل الشعاع و این صنف اثقل از صنف اول و او دون و ارذل
از سایر اصناف یواقیت است و نوع ششم چهار صنف است ازرق
و لاجوردی و نیلی و زیتی و در تحت هر یک ازین اصناف بحسب
قوت و ضعف اول الوان و تغیر او صاف او را کثیر الاختلاف
مندرج است و بعضی مردان یاقوت بر چهار قسم تقسیم کرده اند

احمر

احمر و اصفر و اکهب و ابیض و طاوسی و کبود را از انواع آن
شمرده اند و یاقوت همه سنگها بخراشد غیر عقیق و الماس
و از همگی ام خراشیده نشود غیر الماس و یاقوت را معادنی
است که از جواهر غیر لعل بدخشان آن معادن ندارد و از دیگر
سنگها سنگین تر است و در دهان سرد نماید و یاقوت احمر
در اندرون آتش سفید نماید و چون بیرون آورند رنگ خود
بود و اگر یاقوت را بشکل معین مثل مدور و یا مربع یا مسدس
یا مکعب تراشند مصوغ خوانند و اگر در شکل او تصرف نکرده باشند
عجمی گویند و اشباه یاقوت احمر شش جوهر است لعل و بیجاده و منقش
و کرکند و کرکهن و کوسر کرکند جوهری احمر تیره است و کرکهن جوهری است

سرخ رنگ سیاه فام که در آفتاب شفاف نماید و گوهر سنگی است
که رنگ هر یک از انواع یواقیت میباشد و چون جلای شسته
مشابه یاقوت است گاه گاه ایشان را اشتباه می‌افتد و فرق است میان
یاقوت و لعل و بیجاده و بعد از این معلوم شود و تمیز یاقوت از باقی اشباه
آنست که یاقوت ایشان را بخراشد و از ایشان اثقل بود و تاب
نار دارد و بعضی در آتش منتفت نشود و پایدار است بخلاف اشباه
و گاهگاه میان بلور و بعضی اصناف یاقوت سفید اشتباه می‌افتد
و تمیز میانه ایشان آنست که یاقوت از بلور اصلب و اثقل است
از بلیناس حکیم مروی است که همچنانکه مواد و ابیات متوجه صورت
باجناس ذهبی اند اگر قاطعی باقی ایشان نشود و بحد کمال که صورت

ذهبی

و ذهبی است میرسند و اگر قاطعی باقی شود در حسب اقتضای آن صورت
بعضی از اجناس و ابیات قبول میکنند همچنین مواد بسیاری از احجار
متوجه صورت ثمینه یاقوتی اند اگر عارضی منع شود و فرشته متحلی
بحلیه بعضی دیگر از اجناس حجر میشوند یاقوت از منسوبات آفتاب است

فصل دویم در کان یاقوت و زمان تکون آن در جزیره و سواحل آن
که قسمت آن موازی هشتصد و دو فرسخ است در هشتصد و دو فرسخ
و بعد آن از جزیره سراندیب قریب به چهل فرسخ است کوهی
با عظمت و شکوه واقع است و او را کوه راهون گویند از غایت
ارتفاع بدرجه رسیده که قله‌های آن سر بر جای گنبد فیروزه
سر افرازی میکند و از اتساع و انبساط بمرتبه که فسحت میدان آن

باعرصه جود کریمان برابری نماید باز بلند پرواز اندیشه بفراز آن
نمی تواند رسید و پیک جهان گرد نظر گرد اطراف آن نتواند
گردید در بسیط عالی کسی بر اعالی آن چون فکر محال در خاطر جهال
خطور نکرده و نشان قدم رونده بر کرکاه آن مانند نقش وفا
در دل سیمبران ماه سیما صورت نبسته شعر تو کوئی فرق فرقد پایه
اوست سپهر لاجوردی سایه اوست کجا اندیشه گردد در زمینش
کنگ کجا آید نظر با پای رسنگ بقد چون چرخ اطلس رفعت بنا
مع ساخته طلسم حارا و میان جمهور مردمان مشهور است
که چون خلیفه خطه خاک مسجود سکان افلاک معظم ملاء اعلی معلم
علم الاسما، حاصل کار علیه را چون از دار الامان خانه کون

مکان

مکان واسطه حل و عقد جهان نظم آن بکهر هم گذرده هم صفی
هم ملک و هم زنده هم صیرفی صاحب عهد فی البشر صفی صلوات
الله الرحمن علیه را چون از دار الامان جنان بدار الاسلام جهان
فانی فرستادند کوه راهون مهبط و منزل او شده و در سلک
سنگ ریزه کوه مذکور انواع یواقیت منخرط منه رج است
پس سنگی که ملک موکل بر آن شمشیر آتش اهنگ برق
مایل کرده بر بارزه کوه پیکر با ورعت ابر نشینه دیکر کاه
رعد فزو کوفته از کون قوس قزح برقه جگر کوه راهون
بزباران کنه استیلای سیلاب سنگ ریزه را از دره
کوه بحضیض دشت آرد و در سلک پاره ای سنگ یواقیت

رنگها رنگ سنه رج بود لیکن از پی دفع عین الکمال نیل غیرت
بر ناصیه حسن و جمال ایشان کشیده باشند و از خجلی نصفه آنچه
که چشیده و دران کرکنک میشوند رنگهای مختلف ایشان متحد و بی اختلاف
ساخته بعد ازان چون بسیار می صیقل و جلا رنگ کدورت
از سیمای مرآت آسای ایشان زدوده اند هر بعضی دارنگی ظاهر
شود و درین جزیره انواع یواقیت میان لالهای چیا شده
لیکن خیلی از لالهای اعلی است و در تاریخ سنه تسع و ستین و ستمائه
تجربه در شرقی طرار اقلیم ثالث که طول آن از جزیرهٔ خالدات
و عرض آن کط درجه است و از مدینهٔ طیبه مصر و ماهر بالنخ
ماده است کانی یافتند و کیفیت وجدان آن چنان بود

که درویش

که درویش محمد عارف نام در قریهٔ طرا ساکن بوده و از کان
مذکور یواقیت صاف اللعاطه میبود و کسی را بران اطلاع نبوده
و در تاریخ مذکور یاقوت احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار زر فروخت
خبر آن به سلطان رسید و سلطان از درویش صورت این را
تحقیق نمود کان مذکور را محوطه ساخت و بسر آن متوکل گماشت
و بعضی مردمان برآنند که در چهار موضع از هندوستان غیر کوه
راهون کان یاقوت هست میان و نفس راه و سراندیب و اول
ولایت جوکو و صده و سحاول و نواحی سیلان و صده و نیلگران
بعضی حکما گفته اند که مادهٔ یاقوت بعد هزار سال که در اطوار
سنگ رنگ میگردد و به چهار هزار سال بصورت یاقوت اتصال

حکی به و العهده علی من قال فصل سیم در ذکر اصناف یاقوت
و قیمت آن یاقوت بهرمانی و یاقوت رمانی اعلی اعلی یواقیت است
بعضی جوهریان ترجیح رمانی بر بهرمانی نمایند و بعضی عکس پس بعد از آن
نجمی پس سماقی پس ارغوانی و اعلی یواقیت زرد مشمشی است بعد از آن
نارنجی پس کاهی و احسن اصناف کبود لاجوردی و نیلی است و ادون
آن ازرق است و زیتی و قطعه یاقوت رمانی و بهرمانی شفاف
صافی که وزن آن طسوجی باشد سه دینار ارزد و اگر حبه دانگ
بود هفت دینار تا ده دینار و اگر سه طسوج بود چهار دینار و اگر
دانگی بود پنجاه دینار و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر نیم مثقال
بود دویست دینار و اگر چهار دانگ بود هشتصد دینار و اگر پنج دانگ بود

هفتصد

هفتصد دینار و اگر یک مثقال بود هزار دینار و هر کدام ازین اقسام که
ممسوح بود قیمت آن مضاعف شود و خواجه ابوریحان بر آن است
که قطعه یاقوت رمانی یا بهرمانی ممسوح خالی که از معایب خالی بود
موازی چهار دینار ارزد و هرچه ازین مقدار زیاده باشد
قیمت از ترتیب بیرون رود و قیمت نجمی نصف و قیمت ارغوانی
ثلث و قیمت طاوسی عشر رمانی است و قطعه یاقوت زرد آبدار
شفاف خالی از عیوب که موازی مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد
و دیگر انواع را بهمین دستور قیمت نمایند غیر یاقوت سفید که
بقیمت بلور بود و تفاوت قیمت اصناف بحسب جودت و رداءت
اوصاف خردمندان جوهرشناس اختصاص دارد از ثقات

مرویست که بختی شوع طبیب کفچه از یاقوت تحفه مجلس
المتوکل بالله ساخت امیرش را به کیفیت حصول آن را از بختی
شوع پرسید او گفت مردم علاج زنیده فتوان زن ناردن
می کرد بعد از انکه شرا لبها لباس صحت پوشید این کفچه را
با قدحی که هر دو را سیصد هزار دینار خریده بود می بخشید و گویند
پیاله از یاقوت را بمبلغ هفت هزار دینار نیشابوری در غزنین
فروختند از خواجه ابوریحان مرویست که در خوارزم دسته
کاردی از یاقوت سرخ بود چنانکه اگر میان آن را در دست
گرفتندی از هر دو جانب کنارهای او پیدا بودی فصل چهارم
در خاصیت آن یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک یاقوت کبود

سرد و خشک و یاقوت ابیض سرد و تر بود و یاقوت اخضر
قریب باعتدال است اگر یاقوت را در یک ماه در دهن نگاه دارد
دل را تقویت نموده غم و اندوه را از دل زایل کند و حرارت
غریزی را فزونی دهد و تشنگی ننشاند و در مفرح حرارت و نشاط بیفزاید
و نه چندان دل را سود دارد که شرح توان کرد و قوت بدن زیاده
کند و چون صافی کرده اند تا بحدی که گفته اند که اگر بر مرده بندند
خون او در فسرده نشود و سموم را سود مند بود و اگر بخود نگاه
دارند از طاعون و غرق و صاعقه ایمن بوده در نظر مردمان باعزت
و شکوه باشند و خواص اعلی را اوقی بود و ان ختام بالاصفر
ینبغ الاحتلام فصل پنجم در معایب یاقوت و علاج آن در یاقوت

اصلاح پنج گونه عیب میباشد یکی شبه شقیت که آنرا شعره
گویند دوم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد بمثال چوب
پوسیده و این قسم باصلاح حال باز نیاید سیم آنست که بر
یاقوت دانها سیاه مانند دانه سپندان بود و اصلاح این
قسم آنست که یاقوت را به تر آتش عرضه کنند اگر نقطه ها زایل
شود فهو المراد و اگر زایل نشد یاقوت را سوراخ کنند چنانکه
نقطه بر روی بود چهارم آنکه درمیان یاقوت فرجه بود که در آن
فرجه گردی بود و یا قطره آب یا مقداری هوا یا مقداری تراب
و اصلاح این قسم منحصر است در آنکه یاقوت را سوراخ
کنند بوجهی که مشقت بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود بیرون آرند

پنج

پنجم رشیه کردن است که درمیان کمون برکرد یاقوت می نشیند و رنگ
و صفت او را متغیر و مکدر می گرداند چنانچه در فصل دوم تقدیم یافت
و طریق اصلاح این قسم آنست که سنگ ریزه سوده در آب حل نموده
بر سراپای یاقوت بمالند بشرط آنکه سنگ ریزه در نواحی سراندیب بود
و یاقوت را در کوره نهند و دم میدهند تا زمانی که کدورت
بصفا تبدیل یابد و اقل زمان که هشتن یاقوت در کوره آتش سخت
و اکثر آن هشت شبانه روز است و اگر یاقوت را از کوره بیرون
آرند و نقا کامل حاصل نشده باشد در همان مرتبه بمانده و دیگر باره
آتش بوی سوده شود و رنگ او تغیر پذیرد و اگر یاقوت کبود
بزردی مایل بود آنرا در آتش غیر مشتعل اندازند زردی وی زایل شود

ولیکن اگر زیاده در آتش بماند سفید شود و همچنین یاقوت زرد

اگر دیرگاه در آتش بگذارند سفید شود و از معظم اول مروت گیرد و

سرخ را از آتش حسن و بها بیفزاید و اگر بر چهره وی خالی آل باشد

منبسط شود و اگر سیاه باشد تباه شود و طریق جلای یاقوت آنست

که جزع یمانی را چندان بسوزانند که مانند آهک شود و بعد از آن

در آب بسایند و یاقوت را بر روی صفحه مس بمالند که جلا یابد

و پر طراوت شود باب سیم در زمرد و آن چند فصل است فصل اول

در صفات آن زمرد بحسب رنگ منقسم شود به آبی و سبز و ریحانی

و سلقی و زنجاری و کراثی و آسی و صابونی و ذبابی و زمردی

سبز آبدار مشفاف در غایت طراوت و خوش رنگی آنکه مایل

باشد

برنگ دیگر بود شبیه برنگ عکسی که گاهگاه در میان گیاه چمن باشد

و ریحانی زمردی سبز برنگ برگ ریحان و سلقی زمردی بود سبز برنگ

برگ سلق و زنجاری زمردی است زنگاری رنگ و کراثی زمردی بود

برنگ گندنا و آسی زمردی است برنگ مورد و صابونی

برنگ زمردی سفید تیره برنگ صابون و بعضی گویند که صابونی

نام معدنی است و بحسب کدورت و صفوت منقسم شود به صیقلی

و ظلمانی صیقلی زمردی است که از غایت صفا و جوهر برنگ آهن

صیقل کرده که روی را در او توان دید و ظلمانی زمردی است که بخلاف

صیقلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و شدت [illegible] و عدم

صلابت برنا را از جمله صفات و علامات است که زمردی

امتیاز می یابد از مینا و سنگها که با وی سرشته میشود و تمیز زمرد از
یشم و لعل سبز و مینا به جلا توان کرد چه مینا را بصفای چیده جلای
کرده جلا کرده و جلا گیرد و یشم و لعل سبز ما رقیشا بخلاف زمرد که جلا
نمی پذیرد و زمرد مستطیل مجوف را قصبه گویند و گاه باشد که چند
قطعه زمرد بر روی صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن صفحه را آینه
خوانند و از کواکب عطارد بر زمرد مستولی است فصل دویم در کان است
و کیفیت تکون آن در آخر مدینه اسوان از اعمال قوم از دیار
مصر که طول آن از جزایر خالدات سا و عرض آن کز درجه است
کوهی چون اندیشه ای دو لتان پست پایه واقع است و چند محل از آن
کوه مکان تکون زمرد است و چون کان زمرد حفر کنند طلق

پدید آید

پدید آید بعد از آن خاکی سرخ پیدا شود که در میانه آن طلق
رخوالترکیب باشد که بآن طلق ریزه زمرد جنس اسحیه باشد
بعد از آن به زمرد نفیس رسند و اگر خاک آن سبز نه میان آن
خورده ها زمرد یابند که گاه پیش حرول بود و در ارض زمرد
صابونی تکون می یابد و از اینجهت آن زمرد عربی میخوانند از
بلیناس حکیم مرویست که آن جوهر مائی که ماده زمرد است
بواسطه توجه بصورت یاقوت احمر سرخ شود و بعد از آن بسبب
مصادفه برودت اجرام وی متکاثف می گردد و از درون
او سیاه میشود باز حرارت بر او استیلا می یابد و رنگ سبز او
و اندرون او بواسطه خلط اجزا ظاهر و باطن بایکدیگر مزج میکند

و خضرت از امتزاج ایشان تولد میابد فصل سیم در تمیز انواع
زمرد انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست بعد از ذبابی
ریحانی و ادون انواع زمرد صابونی است و قطعهٔ زمرد ذبابی
ممسوح عالی که از عیب خالی بود و وزن آن درمی بود سواری
پنجاه دینار ارزد و اگر سه درم بود دویست دینار و اگر پنج درم
بود هزار دینار و قیمت ریحانی سه ربع و قیمت صابونی نصف
سدس قیمت ذبابی است و قیمت سایر انواع متوسط است میان
قیمت ریحانی و صابونی و زمرد از شکستن نقصانی چندان ندارد
بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین نامی که مشرف معادن زمرد
بوده مرویست که در معدنی که آنرا معدن شاه میگویند قطعهٔ زمرد سلیقی

در میان

در میان طلق یافتند و در زمان استخراج شکسته شد کسور آن از ده
نبود و نه هفتاد و هفت درم بوده و در شیب قطعهٔ مذکوره قطعهٔ زمرد
ذبابی عالی از شش درم تکون یافته بود هم از وی مرویست که قطعه
زمرد ریحانی یافتند که بعد از حک و جلا دوازده مثقال بود
و جوهریان دمشق آنرا به سی هزار درهم در سلک تقویم کشیدند
و خلیفهٔ ذو فنون مامون پسر هارون الرشید نگینی زمرد دوازده
مثقال بمبلغ ششصد هزار دینار خرید از خواجه ابوریحان مرویست
که پادشاه با شوکت و جاه خوارزمشاه قدحی از زمرد بقدر ار
قدر ارزه داشت فصل چهارم در خاصیت آن مزاج زمرد از مزاج
مروارید ابرد و ایبس است اگر دانگی زمرد سوده در مفرح دارد

مسموم و هند از سم خلاص یابد بی آنکه در پوست و موی او نقصان
واقع شود و اگر قطعهٔ زمرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نماید
و از صرع و خواب پریشان و بدن ایمنی بخشد و معده و کبد را نفع بود
و حیوانات و ذوات السموم از حمل آن اجتناب نمایند و از تجربه قلادهٔ
زمرد بگردن اطفال حکام می بندند تا بدین حشرات و در کتاب [illegible]
یاد کرده که افعی و طبع چون نظر بر زمرد کند فی الحال کور شود و لیکن از جواهر
ابوریحان مرویست که پادشاه خوارزم شاه عقدی زمرد
در گردن افعی کرده مدتی بدید کیال و در سلسله محبوس است بعد از آن
افعی را رها کرد و هیچ خلل در چشم او نبود فصل پنجم در معایب آن
معایب زمرد اختلاف رنگی است و بعضی گفته اند که بدترین معایب آن
پرچی است

حیی است که آنرا باصطلاح حکاکان سوختگی گویند چیزی دیگر است
که چون بر قریب باشد به یک یا خاک با وی آمیخته باشد یا خمامه از طلق
وی نشسته باشد و چون اگر اجزاء زمرد مستوی الشکل ممسوح است
اگر قطعه مجمع بود و ممسوح نباشد عیب بود و بعضی جوهریان گویند اگر
سپیدی شکافی است که قطعهٔ زمرد از آن خالی بود و عیب مشهور و اگر زرد
زمرد را رنگ سفیدی باشد بیان لک قدری نیل با روغن جوش
باید داد و در آن بمالند تا ناپیدا شود و طریق جلای زمرد آنست که آنرا
بجلای یاقوت جلا دهند بر چرخ مس بعد از آنکه آنرا بر چرخ اسرب نرم
کرده باشند باب چهارم در زبرجد و در آن چند فصل است فصل
اول در صفات آن حکیم ابونصر فارابی و بسیاری حکما بر آنند

که زبرجد تعریب لفظ زمرد است و بعضی عقیده نیست و بعضی برآنند
که بعضی عقیده است از زمرد اشق و اصفی است و در تحت او
سه نوع مندرج است زبرجد شدید الخضرت و زبرجد معتدل
الخضرت **فصل دوم در کان زبرجد** و کیفیت تکون آن کان زبرجد
همان کان زمرد است و همانا ماده زمرد را بواسطه ضعف
حرارت لیتی در جسم و نقصانی در رنگ پیدا میشود و هنوز
خلعت زمردی نپوشیده و کسوت زبرجدی می پوشد حقایق
بر آنست که در زمان وی اصلا زبرجد یافت نشده و لیکن یک دو پاره ی
زبرجد که در میان است از خزانه های قدیم که در شهر اسکندریه
از اقلیم ثالث واقع است و طول آن از جزایر خالدات [مبارک]

وعرض

وعرض آن لا درجه است استخراج میکنند و مردمان برآنند
که از بقیه گنجهای ذوالقرنین است و پوشیده نیست که این
کلام مؤید قول بعضی است که گفته اند که در اثنای آنکه سلطان
عظیم الشان گیتی ستان جامع ریاستین اسکندر ذوالقرنین
در طلب آب حیات مراحل ظلمات قطع می کرد به سوادی رسید
که چون دیده بی نور از روشنی دران سواد اثری نبود و نگهبان
نظر را از اطراف و جوانب آن خبری نه طاوس زرین بال آفتاب
و نه عنقا نامه انگشته و زاغ سیاه فام ظلام بالها فرو کشیده
در اثنای آن چیزها ناپیدا از میان لشکر اسکندر آوازه افتاد
که سنگ ریزه این سواد حصاه الندامه است کسی که کیسه حرص

از این سنگ ریزه پر کنند و امید پیش میوه نهند تا باور کسی
که وی بدین جهت بدان نیالاید و احتراز کند آخر الامر از جام
تنبی شربت پشیمانی نوش کند بعضی لشکریان از آن چند بیشتر گرد
برده باشند و بعضی که باشند چون از نور معرفت دل عارفان
روشن گشت رد او آورد و احتیاط کرد که زبرجد بود کسی که آن را
آورده بود داشت و حسرت بر سر نیز و کسی که داشت بر قیمت
بضاعت تأسف می‌خورد از آنچه زبرجد خاص الله آورده گویند
فصل سیم در تمیز انواع زبرجد زبرجد و قیمت آن احسن و اشرف
انواع زبرجد زبرجد معتدل الخضرت است خاصه که آبدار و شفاف
و پر طراوت است و نیم درم چنین زبرجد را مبلغ یکصد دینار

در عرف تقویم می‌آرند فصل چهارم در خاصیت آن چون حکمای
سابق زبرجد را چیزی عجیب نشمرده‌اند خاصیتی بیان نکرده‌اند
و بعضی متأخران برآنند که اکثار نظر بوی تقویت بصر می‌کند باب
پنجم در الماس و آن چند فصل است فصل اول در صفات آن الماس
هفت نوع است سفید شفاف مانند آبگینه و فرعونی و زیتی که سفیدی
وی مایل به زردی است و سبز و سرخ و سیاه و آتشی و نوع
اول از انواع کثیره مستفیضه بخلاف سایر انواع و الماس
املس بغایت نادر الوجود است بلکه نزد اوساط الماس را اضلاع
بود و چون بر سندان نهند و خایسک بر وی زنند شکسته نشود
بلکه در سندان فرو رود و طریق شکستن الماس آنست که میان

اسرب نهند و مطرقه بر اسرب زنند که الماس در میان آن
فرو نشود و بعضی بر آنند که اگر الماس را بقدری صمغ گیرند و در
میان نی نهند و مطرقه از رصاص نرمی بر نی زنند الماس
در میان آن نی نهند و جسمی صلب نرمی بر نی زنند الماس شکسته
شود و جمعی بر آنند که اسرب بر روی سندان از برای آن می نهند
که الماس از سندان نجهد و اگر بجای اسرب قطعه موم بنهند و
کاغذ نهند همین فایده دهد و الماس را با طلا علاقه طبیعی هست
چنانکه اگر طاقی طلا شود و در روی آویزد و فرو داده می زنند باو بچسبد نیک
و الماس میلی باعلی مرتبه هست بحیثیتی که بر آن جوشند و [illegible]
که آن را صمغ نمایند [illegible] صاحب اعتبار روایت کرده

که قیمتی

که قسمی از الماس را اضواء مختلف المرائیست چنانچه اضواء
آن در سطح جسمی قابل ضوء که مقابل او باشد بسان قوس قزح
متراءی میشود و حکام هند این قسم را بغایت عزیز میدارند
و با آن تزیین خواتین میکنند و نمی گذارند که از بلاد هند
بیرون برند و فرق میان الماس و اشباه او بانست که
الماس در [illegible] بود و اشباه [illegible] نبود و الماس از خود
آفتاب است **فصل در بیان معدن الماس** و کیفیت تکون آن در کوهی
از ناحیه شرقی از کشور هندوستان [illegible] واقع است که مقعر
آن [illegible] حاجب با مقعر افلاک دعوی همانست
میکند و قعر آن از غایت پستی با مرکز خاک [illegible] دستی میزند

مگر عمیق بعمق آن نمی‌رسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب
آن قدم سیر نمی‌شود و قعر درهٔ مذکوره کان الماس است و در آن دره
و نواحی آن ماران آبی سیر آتش فعل متوطنند که بیک حمله
بیک نظره چنانچه در کتب طبی ذکر کرده‌اند خاک وجود حیوان را
بر باد می‌دهند و چون بواسطهٔ غلظت مزاج متوطنان دره
معبر و وصول بانجا میسر نیست وصلهای گوشت بدرهٔ فرو می
اندازند و قطعهای الماس بآن می‌چسبد و مرغان [illegible]
مثل [illegible] که در آن سرزمین نشیمن دارند استخراج
نموده بیابند و در آن نواحی بجوارند و قطعهای الماس را بحکم شعاع
و جمعی که متوکل کان مذکوره‌اند بعد از تفحص و تفتیش قطعهای الماس

نفیس

نفیس حسین در آن نواحی می‌یابند و اگر آنچه می‌یابند بقدر ارزن است
یا بقدر ارجوی و قطعهٔ کبیره در می‌آید و بعضی بر آنند که الماس
در کان یاقوت تکون می‌یابد و از بلیناس روایت که الماس حجر
ذهبی است و بعضی بر آنند که ماده که توجه بصورت ذهبیت داره
اگر بواسطهٔ یبوست مفرط منعقد شود در حالتی که مقارن طراوت
باشد الماس گردد و اگر بواسطهٔ یبوست غیر مفرط انعقاد یابد در
حالتی که مقارن طراوت باشد طلا شود فصل سیوم در قیمت اقسام الماس
و قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که چون او را بنفس گرم
کنند و با آب سرد و یا برف برده بریزند سفید و بی‌طراوت شود
یا بریکار [illegible] و بی‌قدری موم بهنند و در برابر آفتاب بگذرانند

رنگی بسان قوس قزح پدید آید و بعضی بر آنند که یاقوت زیبا[illegible]
انواع احجار است و قیمت الماس نفیس مساوی قیمت یاقوت
احمر است و بعضی گفته اند که قطعه که بوزن قیراطی بود دو دینار است
و از ابو یعقوب بن اسحق کندی که مترجم [illegible] است روایت
کرده اند که در حالت گرانی ریزهٔ الماس در [illegible]
بمبلغ شش دینار و در حالت ارزانی به دوازده دینار می فروخته
و هم از وی مرویست که اگر قطعهٔ کبیر یافت شود که نیم مثقال
باشد قیمت آن چهار هزار برابر قطعه ای صغیر بود که بوزن آن
باشد فصل چهارم در خاصیت آن الماس بارد و یابس است
در درجهٔ رابعه خوردن آن اگرچه اندک باشد مهلک است

واگر

واگر قطعهٔ الماس با خود نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند
واگر بر اطفال بندند از صرع محفوظ مانند و رنگ خوش شود و اگر
الماس سوده را با داروی دندان مزج نموده بر دندان مالند
درد دندان را بکلی [illegible] و اگر بر شکم بندند پیچش شکم
و فساد معده را نافع بود و اگر قدری الماس بر مثقب استوار
کنند بآن سوراخ احجار صلب که آهن و فولاد بآن کار کرد نیست
توان کرد باب ششم در عین الهر و آن چند فصل است فصل اول
در صفت آن عین الهر جوهری مشرق آبدار شفاف است از [illegible]
که در روی نقطه مایل بزرده مرئی میشود که مقدار و رنگ نقطهٔ مذکوره
قریب است بمقدار و رنگ ناظر که محل نور است و اگرچه بر مذکوره

بجای تحریک کنند نقطهٔ مذکوره برخلاف آن جانب حرکت کند
مثلا اگر جوهر را تحریک بجانب یمین کنند نقطه بجانب یسار حرکت
کند و اگر روشنی بروی افتد آبی مواج دروی ظاهر شود و هر چند
روشنی اقوی بود موج آب مذکوره و حرکت او اظهر و اجلی باشد
و ضوء از وی منعکس میشود و بحیثیتی که قابل استبصار باشد
و مقابل او بود چنانچه از آئینه و اگر عین الهر شکسته شود و در هر جزوی
از اجزاء او نقطهٔ مذکوره ظاهر گردد فصل دویم در کان آن بعضی
گفته اند که کان عین الهر کان یاقوت است و او جوهر یاقوتی است
بعضی ماده او تربیه باختلاط سلک انواع یواقیت دارد و بواسطه
حرارتی که مصادف او شده از صورت یاقوتی منصرف گشته

وانی

و غالب بر او رطوبت است فصل سیم در تمیز اقسام آن هر چند
عین الهر سفید تر و شفاف تر باشد نقطهٔ مذکوره در او اظهر
و اجلی بود و حرکت ... او اسرع و اکثر بود و اکثر و اثمن و احسن
باشد حسن و شکل و کبیر حجم بقیاس سایر جواهر موجب فضیلت
و ازدیاد قیمت وی است در بلاد عرب که از معدن وی
بعید است و گویند که در بعضی بلاد هند که قریب معبر است
این حجر را می پرستند مغاشی از بعضی تجار روایت کرده
که قطعه عین الهر در بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروخته
که در بلاد عرب بعشر این قیمت نخرند چه اعراب موازی مثقالی
زیاده از پنج شش دینار نخرند و حکایت کرده اند که شخصی بمغل نام

از عدن یمن وفات کرده بود در تره کات وی کیسه یافتند
که دران کیسه نگینی از عین الهر در غایت خوبی و کاغذی در کیسه
بود که بران نوشته بودند که نگین را در مصر بمبلغ هفتصد قیراط خریده ام
و هر قیراط وی پنج دینار ملکی است و هر دینار ملکی دینار و ربع دینار
مصری است و نگین مذکور را هشت هزار و چهار درم از ترکه خریدند

فصل چهارم در خاصیت آن از تیفاشی مرویست که عین الهر در دست
قدرها نیست تا پدید الظهور است و اجماع جوهریان بر آنست که حامل آن از چشم
زخم محفوظ است و هندوان بر آنند که عین الهر جامع خواص هر یاقوت
و اختصاص بخواص دیگر دارد و مثل اکثر مال صاحب او نقصان نمی شود و ما
فیه ما در تزاید است و از انچه از آفت بسیار محفوظند **باب پنجم در لعل**

و آن چند

و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن** لعل چهار نوع است
سرخ و زرد و بنفش و سبز که مشابه زمرد بود و گاه باشد که از قطعه
پاره ای سرخ بود و پاره ای زرد و لعل سرخ هشت صنف است شکری و پیازکی
و تمری و لحمی و عنابی و نقلی و ادریسی و اکهبی کردمی لعلی است در غایت
لطافت و خوش رنگی و درخشندگی و پیازکی منسوب به قریه پیازک که
در دامن کوهی واقعست که کان آن در آنجاست و لحمی لعلی است خمش
رنگ و اکهب لعلی است سرخ تیره رنگ و در تحت هر یک از انواع
دیگر بحسب قوه صبغ و ضعف آن انواع کثیر است اختلاف شده است
از ابو اسحق مرویست که لعل را به تقم رنگ توان کرد و لعل را تا پنجاه
شصت مثقال یافته اند و بر خردمندان جوهرشناس مخفی نماند

که گاهگاه میان یاقوت و بیجاده و بلور رنگ کرده التباس می شد
و تمیز میان لعل و ایشان آنست که بیجاده از لعل اصلب است
و بلور رنگ بوده به سودن سفید شود و اگر برابر آفتاب دارند بعضی
سرخ نماید و بعضی سفید و یاقوت را به آتش حسن و طراوت بیفزاید
و به سوهان سوده نشود و قطعا از تغیر خالی بود بخلاف لعل و دیگر آنکه
نسبت بدخشان بواسطه آن نیست که از آنجا خیزد بلکه بواسطه آنست
که از معادن به بدخشان می آورند و بفروشند و لعل از نمو آفتابست
آفتابست صفت دیدن کان آن در ایام سابق کان لعل چون
اسرار عشق مخفی بود و کسی غیر عالم الاسرار بروی اطلاع نداشت و در زمان
خلافت عباسیان در ارض ختلان بمقتضای آیه کریمه اذا زلزلت الارض

زلزالها

زلزالها بطور پیوست و زلزله عنیف پیدا شد که صولت آن شدائد
آن سکان آن بلاد را مضمون یوم یصدر الناس اشتاتا وصف
الحال شده از مساکن بیرون رفتند و شاخصی غیر اشخاص نسیم آن
اطراف و اکناف نماند و از بسیاری اشتداد زلزله و کثرت حرکت
و اضطراب ذهن مردمان را مضمون قصه یوم یکون الناس کالفراش
المبثوث حسب حال گشته سراسیمه بهر سو میدویدند و فرزند دلبند از خاک
مذلت و خواری برداشته گریه و زاری می کرد و ما در پدران می گذاشت
و او را می گذاشت و معشوق خطا زده فرار کرده از مصاحبت و استمداد عاشق می نمود
عاشق جان باز بی [illegible] پرداخته و بنای او نداشت سالک باشت
صولت زلزله زیادت می شد و مردمان نمودار قیامت مشاهده می کردند

در اثنای فحوای و اخرجت الارض اثقالها بظهور رسید کوه
شغنان از توابع ختلان شکافته شد و کان لعل بدخشان پدید آمد
وچون زلزله ساکن گشت قطعه‌ای سنگ سفید که در او لعل آبدار نهفته
گشته شده بود و از میان آن لعل بدخشان می‌درخشید خرد
مندان جوهرشناس لعل احتیاط کردند و دانستند که جوهری گران
بهاست به حکاکان دادند تا سنگ از آن جدا کردند
لیکن در جلا دادن آن زحمت بسیار کشیدند و به بسیار خبره‌ای آزموده
و اصلا جلا می‌پذیرفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حجم اصغر
او چه لعل که پیش حجم خربزه است و حصول لعل در وجهای غار آن
بدین کیفیت است که درمیان و در قطعه لعل که پرگون می‌یابد و قطعه‌ای

حوالی

حوالی آن بتدریج صغیر میشود و چنانچه ریزه لعل در اطراف و در قطعه‌ای
مذکوره درمیان حجر سفید که درمیان و در مخلوقت بسان واندای
نار درمیان شحم از آن مذکورند و عاملان معادن لعل و عامی
لعل را مصقل گویند و لعل را زیاده از سه رطل ندیده‌اند و تا غایت
زیاده از سه کان لعل بدخشان نیافته‌اند و بعضی کان‌ها را نسبت
کرده‌اند بشخصی که ظاهر نموده است چون عباسی و سلیمانی و شریفی که
از آن لعل بنفشی خیزد و غیر آن خیزد و غیر آن دیگر نسبت کرده‌اند به قریه
که در حوالی آن واقع است مانند پیازکی وچون معادن مذکوره را
حفر نمایند در اول سرخ مستخرج شود بعد از آن لعل زرد و سنگ نیست
که لعل حجری یاقوتی است فصل سیم در تمیز انواع لعل و قیمت آن اعلی و اجلی

اعلی لعل احمر است و احسن و اثمن اصناف لعل احمر کرده‌ی است
بعد از آن پیازکی و ارزل و ادون اصناف لعل احمر اکهب است
و سایر اصناف متوسطند میانهٔ پیازکی و اکهب و از ابو علی
مغربی مروی است که لعل عالی آنست که چون برابر آفتاب بدارند
رنگ او بدهد و قیمت لعل کرده‌ی یا پیازکی صحیحی شفاف صافی
عالی که از مثالب و معایب خالی باشد قریب قیمت زمرد ذبابی ست
دانگی دو دینار و دو دانگ پنجدینار و نیم مثقال ده دینار و نیم
و چهار دانگ بیست دینار و پنج دانگ سی دینار و مثقالی پنجاه
دینار و دو مثقال دویست دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار
مثقال هزار دینار ارزد و چون به مثقال رسد قیمت آن ضبط

ندارد

در نیاید و هر کدام از مقادیر مذکوره که ممسوح باشد قیمت
آن مضاعف شود و قیمت قمری و عنابی هر دو برابری با چهار دانگ
آید و قیمت بعضی با ده دانگ و اکهب را قیمتی زیاده نباشد
و بعضی بر آنند که قطعه لعل کرده‌ی یا پیازکی صافی شفاف رنگین
عالی بی عیب که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد و اگر
هشت درم بود شش هزار دینار و اگر شش درم بود از ششصد دینار
تا هزار دینار و اگر چهار درم بود دو هزار و پانصد دینار و اگر
سه درم بود هزار و پانصد دینار اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر
درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر
دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی بود سی دینار و اگر طسوج

بود و پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر طسوجی
بود سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف این بود و قیمت
لعل عقرانی سیاه فام نصف قیمت عجمی بود و قیمت
سایر انواع و اصناف به قیاس با قیمت اصناف
و انواع مذکوره معلوم توان کرد از ثقات مرویست
که لعل را در اوایل زمان ظهور به قیمت یاقوت می فروختند
بعد از آن چون انبوه شد در تفاوت و نیکویی دون
از یاقوت کمتر بود و عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت
کرده اند که قطعه لعل عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممزوج
در غایت خوشرنگی و درخشندگی به رسم تحفه نزد

شیر

شیر بیشه شجاعت و جوانمردی سلطان جلال الدین ملک
شاه بردند سلطان جوهریان ماهر را در معرفت جواهر طلب
کرد و ایشان لعل مذکور را به مبلغ دویست هزار دینار در
رشته تقویم کشیدند سلطان چهارصد هزار دینار بصاحب
تحفه داد و لعل را در پیش تاج نهاد و بعد از آن تاریخ
لعل مذکور را در خزانه نوشیروان زمان قاآن خاقان
دیدند و جمعی از ارباب عبارت قطعه لعلی اندام
بدرنگ از چهار مثقال که بر و نقطهای سیاه بود بمبلغ
پنجاه دینار قیمت کردند **فصل چهارم در خاصیت آن** لعل گرم و خشک
و در مفرحات تقویت قلب نماید و فرح افزاید و خون صافی

کنند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام محفوظ مانند و خوابهای
پریشان نه بینند و اگر بر کودکان بندند در خواب نترسند و بد خوئی
نکنند و اگر لعل صلایه کرده را با نبات و گلاب بیاشامند
رنگ و رخ سرخ کند و این خاصیت از آن
معلوم کرده اند که عاملان معادن کاهلی چون قطعه
لعل پر طراوت را پنهان از سرقان التقام می کنند
چون لحظه برین میگذرد و لعل در معده ایشان قرار می گیرد رنگ
ایشان سرخ میشود و فی الجمله خواص لعل قریب خواص
یاقوت است **فصل پنجم در معایب لعل** و بیان اموری
که بآن مضرت می رساند معایب یاقوت از نقص و غیره

بعض

بعض کرده بشیر و تغیر لون است در لعل هم عیب بود و لعل
از بو یا نیز مانند بوی مشک و کافور بی آب و بی رنگ شود
و از ملاقات به اشیاء تیز طعم و طراوت و لطافت
آن زایل شود و از اکتحال ناشناسی که از وی صلب
بود خسته شود و داغ گیرد و محافظت لعل را بآن
محافظت مروارید باید کرد **باب هشتم در فیروزه**
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن**
فیروزه را بحسب کان که مکان تکون او است تقسیم
باقسام نموده اند و خردمندان ماهر در معرفت جواهر
قطعه را که ببینند بشناسند که از کدام کان است

و فیروزه پنج قسم است نیشابوری و غزنوی
و ایلاقی و کرمانی و خوارزمی و غیر نیشابوری را
اعتباری چندان نبود بواسطه آنکه اقسام دیگر
رخو الترکیب اند و لطف و صفائی زیاده ندارند
و رنگ ایشان مانند حسن نوخطان زائل و سریع
الزوال است و فیروزه نیشابوری فیروزه صلب شدید
و لطیف صافی است که رنگ او تغیرپذیر نشود و آن هفت
نوع است ابواسحاقی که فیروزه بغایت رنگین و شفاف
صافیست و ازهری که قریب ابواسحاقی است و سلیمانی
که فیروزه سبزفام بی طراوت است و زهوقی که فیروزه ایست
کبود

که به نقطه های زرد بود و اما بطراوت و حلاوت
اقسام سابق نمی رسد و خاکی که فیروزه آسمان گون
است و عبد المجیدی که فیروزه رنگین صافی عالی است
لیکن اندک مایه درشت اندام است و عندلیبی که اندک
مایه سبزفام است و فیروزه در حالت صفوت هوا صافی
و در حالت کدورت آن کدر باشد و حجم آن در روز اید
اکبر از حجم او در روز صحو نماید و بعضی اقسام فیروزه رخو
الترکیب سفیدفام است و چون این قسم را در روغن
شیر اندازند رنگین شود و لیکن عنقریب رنگ او تغیر
پذیرد و جوهریان این قسم را مسیحا گویند و فیروزه

دو رنگ را ابرش خوانند و فیروزه صلب الیسیر را
بالماس سوراخ کنند و رخو الترکیب را به فولاد
و اشباه فیروزه سه گونه است حجر اخضر و خضرا که بر ده‌ها
از سنگ جدا باشد و بعضی ادویه می سازند و همچون حبی که
آنرا ریزگویند و تمیز میان فیروزه و اشباه آن بر جوهر
شناس التباس ندارد و فیروزه بحسب زمان استخراج
آن از کان منقسم میشود بقدیم و جدید آب و رنگ قدیم
تغیر پذیر نشود و از آن جدید در معرض تغیر و تبدیل باشد
و بعضی بر آنند که فیروزه عتیق عالی خالی از عیوب
زیاده از پنج درم نیافته‌اند اگرچه فیروزه کبیر الحجم
کثیر

کثیر الوجود است چنانچه از جوهریان مروی است که فیروزه
کبیر الحجم اتفاق که وزن آن دویست درم بود می فروختند
چون نیکو بود پنجاه دینار قیمت کردیم و در تاریخ جهان
مذکور است که چون الب ارسلان مملکت فارس را
مسخر کرد از قلعه اصطخر قدحی فیروزه نزد وی آوردند
که موازی دو من مشک و عنبر می گنجید و نام
جمشید بخط اکبر بر آن نوشته بودند و گویند که
بر تاج شاه داوکتر سلطان سنجر فیروزه بوده بحجم
سیبی بزرگ و حکایت کرده‌اند که کان علم و ارکان آصف
بن برخیا وزیر نگین خاتم سلطنت و داد گستری مستجاب الدعوه

رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان بن داود
پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بود و تحفه فیروزه داشت
که سه نفر از آن طعام خورده تندی و روایت کرده اند
که در خزانه نوح بن منصور فیروزه مخروط بود که گنجایش
نیم گلاب گنجایشی و در نوقان نیشابور جوهری
شبیه فیروزه از کانی قریب بدان کان استخراج میکنند
و این جوهر را قطعه ای کبیری باشد و از آن نرد و شطرنج
و کفچه و امثال ذالک می تراشند لیکن طراوت آن زود
تغیر می یابد و خاصه که بوی رسد و فیروزه از صفوت
زهره است فصل دویم در کان فیروزه و کیفیت تکون آن فیروزه را

از حدود

در حدود اجاق و نواحی طرزین و مرز خوارزم و کوهی که
میانه نیشابور و کرمان و طوس واقع است قریب قریه
بشان کانها هست و بهترین آن کانها کوه نیشابور است و در
کوه نیشابور هفت کان واقع است که انواع هفت گانه
فیروزه از آنها استخراج میکنند و بهترین آنها
کانی است که صفت خلیل بود ابراهیم خلیل صاحب نفس
قدسی اسحق النبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
اظهار و افشای آن نموده و آنرا از کان بیرون
آرند بچرخ یا بسنگ آب بسایند و بعضی را نگین
و بعضی را طرح سازند و بعد از آن بسنگ نرم



و چوب بید آنرا جلا دهند از بیناس مروی است که ماده
فیروزه بوده است نحاس دارد و بواسطه حرارت
و یبوست منجمد شده و از جهت نحاسیت و در سلک
جواهر امتزاج پذیرفته پس فیروزه جوهری نحاسی
باشد و از حکما مروی است که ماده فیروزه بخره نحاسی
است و مصادفت یبوست بسبب اسوداد و استیلای حرارت
سبب احمرار او است و از امتزاج اسوداد و حمرت
زاقت که گونه فیروزه است تولد می‌یابد **فصل سیم**
در تمیز انواع فیروزه و قیمت آن اعلی اعلی اقسام
فیروزه فیروزه نیشابوری است و احسن

و اثمن

و اثمن فیروزه نیشابوری ابو اسحقی بعد از آن
از هری و بعد از آن سلیمانی و بعد از آن زرهوفی
و بعد از آن عبد المجیدی است و ادون و ارذل انواع
مذکوره فیروزه عتیقی است و بهترین اقسام بحسب رنگ
سبز لجی خام است بعد از آن شیرفام است بعد از آن آسمانی
و بحسب شکل نزد اهل خراسان و ماوراء النهر یکانی
و نزد اهل عراق و شام مسطح و نزد اهل ختا طرح
و طرح فیروزه آنست که سنگی بوی آمیخته باشد
و آنرا با سنگ قوپ بحک الماس کرده جلا
دهنده باشند و ختائیان سنگ قوپ را

سیاه و زنبوریقان و بیت دو یان از ان سیاه تر
و فیروزه فایق عالی باید که نرم و آبدار باشد و مشرق
و صافی و ریزه فیروزه را شدیه خوانند و در بغداد
و شام عزیز دارند و قطعه فیروزه ابو اسحقی یا ازهری
رنگین عالی که از عیب خالی بود و وزن آن نیم مثقال
باشد مبلغ هفت دینار تا ده دینار ارزد و اگر یک
مثقال باشد صد دینار یا صد و پنجاه دینار و قیمت
شیرفام تا پنج دانگ آید و اگر فیروزه نیابد باشد هر دینار دو دانگی
و فیروزه ریزمیان را قیمت چندان نباشد نقل چیزی در قیمت آن
اکثار نظر به فیروزه تقویت بصر میکند و از اجزای کحل الجواهر است

داخل



و کسی که بامداد نگاه فیروزه را نگاه کند آن روز نشاط و شادمانی
برو غلبه کند و گویند که حکمای سابق در هنگام رویت ماه نو به فیروزه
نگاه میکردند و کسی که فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد
و در نظر مردمان عزیز باشد و از چشم محفوظ بود و از جهت فیروزه را
حجر الغلبه و حجر الجاه و حجر العین گویند و گفته اند که حال وی از قبل محبتی
و [illegible] بعضی اوقات فصل بهار که نرگس شهلا طبق یاسمن بر زر کنند
و نسیم صبا خریطه بر زر غنچه را سر گشاید و دست قدرت ایجد
شاطه آسمان استخراج کند و سوسن آزاده رگ شسته [illegible] زند به
بلبل از منبر شاخ خطبه خلافت گل بخواند و اشجار باغ و اقلیم از نار
بر او نثار کنند و باز غاز ار گل صدبرگ بر سر بر آید و کنیبان کلچی تو



که در میان غنچه نهاده و انتظار برآمدن بهار کشیدهای رنگارنگ چهارسوی

چمن را آیین بندد و عطار باغ از بویهای گوناگون مشام

شمال و صبا را بضاعت داده و بهر سو فرستد نسیم بهار بتحفه

استوار غنچه بگشاید و غنچه آبدار رخسارهای گل حمرا شود و سبزه زمین

قبهٔ گل را پیش تیرباران بهار رو دارند و کلاه پیش برگ غنچه زرتاج

شاخسار شوند سلاطین ایران زمین جواهر ثمین بویژه فیروزه را در

مجالس بهشت آیین احضار کنند و از نظاره جواهر تازه نشاط

حاصل شود بعد از آن جواهر در کاسه‌های شربت سلسبیل اندازند

و از دست ساقیان زیبا منظر جامهای شربت در کام تجرع نمایند

و این عمل بوجود مبارک دوانند و با آن تفأل کنند و میل فیروزه

بچشم

بیشتر نمایند فصل پنجم در بیان اموری که به فیروزه مضرت میرساند

وکیفیت محافظت آن از آب و هوای حمام آب فیروزه برود

و از ملاقات روغن طراوت آن زایل شود و از غم و بویهای

تیز او زیان رسد و امّا پیه و دنبه فیروزه را سودمند است و آنچه

طراوت و لطافت او و رونق صفای آن زیاده شود و محافظت

فیروزه را مانند دُر باید کرد باب ششم در پازهر و سایر مجاهر حیوانی

جمعی بر آنند که لفظ پازهر در اصل پاک زهر بوده است بمعنی پاک

کننده زهر و بواسطه کثرت استعمال حذف کاف کرده‌اند

و پازهر میگویند و آن نیز چند فصل است فصل اول در صفات آن

پازهر دو جنس است کانی و حیوانی و پازهر کانی پنج نوع است

زرد و سبز و خاکی و منقوط باشد و سفید صافی و بر آن
نقطه‌ها متفاوت از رنگهای مختلف می‌باشد و قطعهٔ کوچک
کمتر اتفاق می‌افتد و حجر الحیّه که از آن زرد و شطرنج و دسته
کارد و غیر اینها تراشند و اگر نوعی از پازهر اخضر که برنگ ساق
چغندر بود و در آتش افکنند سیاه شود و در آن چیزی باشد که نبود
و گروهی آن را حجر ماشیان گویند و در پازهر حیوانی خلافست جمعی
بر آنند که سنگیست رخو الحک که گاه سیاه و گاه زرد و گاه
خاکی رنگ بود و بر آن نقطه‌های کوچک رنگارنگ باشد و سوده آن
سفید بود و آن را زیاده از سه مثقال نیافته‌اند و جمعی بر آنند که پازهر
حیوانی دو قسم است بقری و شاقی پازهر بقری سنگی بود زرد و نرم

دگر

دگر و بسان زردهٔ تخم مرغ و آن را وانکی تا چهار درم شبیه نافه
و پازهر شاقی سنگی که از آن حجر التیس گویند و پازهر حیوانی را اشتباه
می‌سازند چنانچه بسیاری پازهر ایشان اشتباه می‌افتد و تمیز پازهر
واری ایشان آنست که در و کمتر دو رنگ او کم بود نیست
و بر او نقطه‌ها هست و سوده او سفید است بخلاف اشباه پازهر
از مشوبات قریست فصل دوم در کان پازهر و کیفیت کون بعضی
اقسام آن کان پازهر کانی در اماکن بسیار ایشان پیدا شده اما کان صحیح
آن در راه صحیح و بسته و سنگلاخ از نقاشی مردیست که ویاشه
جزیرهٔ ابن عمر و شهر موصل در موضعی از اقلیم رابع که طول آن عو
و عرض لز در جهت تکافی رسیدم که از آن کان پازهر سفید که برآن

نقطه‌های رنگارنگ بوده استخراج می‌نموده‌اند و نقطه‌های ملکی و دو حسن
از آنجا بیرون می‌آورده‌اند و گویند که ارکان زرده پازهر کبیر چون بیرون
می‌آید که از آن قبضه توان ساخت و در مکان تکوین پازهر حیوانی
خلاف جمع اول بر آنند که در زمین از حدود چین که از کثرت
باران آمدن شده جا و شمال دشوار است از بسیاری آب و آن چنانچه زرده
ماشی میجور از جهر و روی میرود و کوزنان را خواب بسیار است چون
اما ران بر مزاج کوزنان حرارت استیلا یابد در آب غوطه خورند
چنانچه اشیا را غیر سر از آب پدید نباشد و زمانها در آب توقف نمایند
در چشم ایشان ریزی از اعضای ایشان بر خیزد و به سوی دریچه ایشان
نشیند چون ماهی رسند با آب انقلاب یابد و ایشان هنگام بیرون آیند

از بسیاری خوردن

و در آن حجرها که در گوشه چشم کوزنان واقع است گرد شود
و چون کوزنان از آب بیرون آیند برودت هوا در گوشه‌های
چشم ایشان از گرد آب در گوشه منجمد و منعقد کرده و چون این عمل
مکرر واقع شود و حجر مذکور کرده و ثقیل شود بیفتد و جمع برآنند
که پازهر بقری در مراره گوزن و پازهر شامی در جوف نوعی
از گوسفندان وحشی که در حدود فارس میباشند تکوین می
پذیرد و فصل سیم در تمیز اقسام و قیمت آن پازهر حیوانی که از پازهر
کانی و پازهر بقری از پازهر شامی احسن و اثمن است و از
رنگهای پازهر اخضر برنگ ساق چغندر بهتر بود و بعد از آن
زرد فام و سفیدفام که آن را غسلی خوانند از قوت حجر بیشتر بود

و بعضی بر آنند که پازهر زرد رنگ را چون بسایند و در شیر
ریزند تلخ طعم که سخت سست و سبک باشد و بر روی نقطه‌های
کوچک باشد و کهنه نباشد و در تأثیر اقوی باشد و در امتحان
جودت پازهر به چند نوع توان کرد یکی آنکه چون پازهر بسایند و در شیر
ریزند ببندد و نوعی دیگر آنکه چون آنرا در دم عقرب بمالند نگزد
و اگر بگزد مؤثر نباشد نوعی دیگر آنکه چون قدری از آن بخورد
جوجه مرغ دهند و افعی بر روی کار زند تا او را بگزد جوجه مرغ بسلامت
بماند و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد و پازهر حیوانی شصت درم بیک
درم نقره خرند و پازهر حیوانی بهای طلای حمرا باشد فصل چهارم در معالجات
آن چون پازهر معدنیه کانی را بآب بسایند و بعضوی که بواسطه ضربت

یا سقط

یا سقط متألم شده باشد یا حیوانی و زهر او را گزیده باشد
مقدار دانگی پازهر از بدن او بطریق عرق بیرون رود و
بعضی بر آنند که پازهر حیوانی صحیح الامتحان چون بموضع گزندگان
بندند بآن موضع بچسبد و تا زمانی که سم تمام جذب نماید
از آن محل جدا نشود و چون مسموم پازهر را در دهان گیرد سم
بقی قی شود و سایر اقسام پازهر خواه کانی و خواه حیوانی در
سموم سودمند است فصل پنجم در پازهر حیوانی در کتب قدما محررست
که مارمهره سنگی خاکستری رنگ از جنس پازهر که از قفای
مارهای کبار استخراج میکنند و مادام که در دهان پوست بود
نرم بود و چون او را بیرون آورند بر وقت هوا درو تأثیر کند

منجمد شوده و بعجب شکل مانند خایه خروس بعضی بوده کاه باشد که
خطی بر و کشیده و اگر بر پلاس سیاه بمالند سفید و اگر بر موضع زخم مار
بنهند زهر آب آنجا بیرون بعد از آن بیافتد و اگر خود نگاه واز
زهر کمتر کارکند و در دیگر زهرها هم سودمند بود و اگر بسایند و
بر موضع زخم طلا کنند زهر بیرون کشد و مهره که معتمد بود بسیار
عزیز الوجود و کثیر القیمت باشد اما درین روزگار مهره میزند انظر
و شبیه آن سنگ مریم که سنگی سفید است می تراشند و سنگ
مریم را نیز پلاس سیاه سفید می کند بواسطه آنکه این خاصیت از
زهر مهره و درشتی پلاس است و در سنگ مریم این صفت
نیست حکایت کرده اند از محمد زکریا که مهره را سکر بوده

رازی

روزی شخصی ماری بمجلس پادشاه آن عصر آورده و در قفای
آن مار مهره خورده بود مار را کشت و قفای او را شکافت
و مهره را پادشاه فروخت محمد زکریا انفعال یافته با آن
شخص دوستی آغاز نهاد روزی در اثنای مستی از وی پرسید که
از آن مهره چگونه تعبیه کردی گفت قفای مار را شکافتم و سنگ
مریم در آن نهادم و دوختم و مدتی گذاشتم تا جراحت اندمال
یافت بعد از آن آوردم و بپادشاه فروختم و حق مهره مهره سفید
بزرگ درشت اندام است که بود و آنها بوده و در شکل به مهره
قریب است و در قفای بعضی خران بمیانه گوشت و پوست گوی
میانه و کم خری را مهره باشد حق مهره زهر را نافع بوده و سحق

آن بدو قوت دهند و قیمتی زیاده ندارد و از معظم اول مرویست
که حجری آسمانی گون در سنگدان خروس گون می‌باشد چون بر کودک
بندند در خواب فزع و اضطراب نکند و اگر مرد با خود نگاه دارد انگیز
باه کند و اگر بر مصروع بندند نافع بود و حجری که در مرارهٔ او بود
اگر سحق نموده در چشم کشند تقویت بصر کند و از نزول آب نگذارد
دیده خراب شود و ریگ مثانهٔ آدمی را هم این خاصیت دارد
و بیاض چشم را نافع بود از ذیمقراطیس مرویست که حجری در جوف
بچهٔ خطاف حاصل میشود و اگر بر بازوی مصروع بندند صرع او زایل
شود و در جوف او دو سنگ گوناگون می‌باشد یکی یکرنگ و یکی بچند رنگ
هر دو را در پاره پوست گوساله باید نهاد و بر بازوی مصروع بندند

باب سیم در عقیق و آن چند فصلست فصل اول در صفات آن عقیق
هفت نوعست سرخ جگرگون و سرخ گلگون و زرد و سفید
و سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق با وجود شدت صلابت
از خشونت خالی نیست و از نتیجه نقشهای باریک بر آن توان کرد
و از لطافت بر زند مانند نگر و خاتم و دسته کارد و نگین و سوای
عقیق آن ثابت فصل دوم در کان عقیق و کیفیت تکون آن کان عقیق
در نواحی صنعا و عدن از بلاد یمن و در صعده و در روم و مطر قرب
بصره از عراق عرب است آن سپیده بندد و ماده او در ولیوی صورت
یافت یاقوت دارد و بواسطه امری که منع از صورت یاقوتی
میکند مباس عقیق متأخر کرده پس عقیق حجری یاقوتی بود

فصل سیم در تمیز اقسام و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف
بهترین انواع است لیکن اعراب ترجیح سرخ صافی شفاف بر سایر
انواع میدهند و در میان ترجیح زردی که مایل بسرخی باشد
میدهند و ازرق از سیاه بهتر بود و سفید از همه بدتر باشد و بحسب
کان عقیق یمن از سایر اقسام اعلی و احسن و عقیق سند ارذل
و ادون است و قیمت عالی از عقیق موازی چهار درم
و قیمت نگینی درمی و قیمت دسته کاردی کمابیش دیناری است
و قیمت بر عقیق سرخ افتاده و غیر سرخ را قیمتی زیاده
نیست و بواسطه بسیاری عقیق را قیمتی زیاده نیست فصل چهارم
در خاصیت آن عقیق گرم و تر است بطبع خون و جمعی برآنند

که گرم

که گرم و خشک است و یک نوع از انواع عقیق که سواک کنند
زنگ دندان ازاله کند و دندان را سفید گرداند و منع برون
آمدن خون از اصول دندان کند   که عقیق احمر که روانه
خطایی سفید باشد منع از بیرون آمدن خون از اعضا نماید
و زنان دایم الطمث را بسیار نافع بود و اگر عقیق را با خود
نگاه دارند از دشمنان بر ایشان نشوند و بر ایشان فیروز باشند
و اگر شخصی جنگ سبک سیر با خود نگاه دارد این خصلت
از و زایل شود و او را در نظر مردم شکوه و وقار حاصل شود
و اگر عقیق را سوده بر موضعی پاشند که خون از آن آید
باز ایستد و اگر عقیق را سوده بمیل در چشم کشند سفیدی

که عارض چشم باشد ازاله کند و روشنی بیفزاید و نگاه
داشتن عقیق با خود مبارک بود و بآن تفأل کنند باب دویم
در بعض اشباه یاقوت یعنی بنفش و بیجاده و ماده و نحو آن چند فصلست
فصل اول در صفات آن بنفش چهار نوع است ماذنی که سرخ
روشن شفاف صافی است و بعضی جوهریان در وجه تسمیۀ آن
باین اسم چنین گفته اند که این حجر مشابهت با یاقوت احمر
دارد و چون او را بدون قیمت یاقوت در رشتۀ تقویم می کشند
گویا بزبان حال میگوید مارنی و رطبی که سرخ سیر است و نفشیج
که سیاه است که بر و حمرت مشوب بزرقه لطیف است و مستقلب
است و اسمارا است که زردی روشن است و جمیع اقسام

بنفش

بنفش لعل نزدیکست لیکن بنفش از لعل کمودت املس است و بیجاده
سنگی سرخ رنگ آبدار است که بسرخی وی رنگ بنفشجی لطیف
مستقی است و اکثر افراد او را لمعان نیست و بعضی را که
لمعان حاصل است چون بالطاه ترکیب کنند لمعان او زایل شود
و اگر خواهند که لمعان او باقی باشد در شب آن خرده کنند
و یکی را جزو افضل لمعان باقی می ماند و این سنگ را مشابهت
تامه با یاقوت دارد و فرق آنست که یاقوت اثقل است و اگر
یاقوت را در دهان گیرند سرد نماید و تشنگی ببرد بخلاف بیجاده
و ماده هیچ سنگی شبیه الحمرة است که مشابهت تام با بیجاده
دارد لیکن سرخی او مایل بسیاهی است و از بیجاده بهتر است

و تا حفر و عقیق در شیب آن نمی کنند آب
ندارد و این جوهر از منسوبات آفتاب
است **فصل دویم در کان ایشان** کان بنفش
کان لعل است و کان بیجاده و ماده پیچ در ملک
بدخشان و تپه کوهستان واقع است و از کان
مذکور تا کشمیر دو روزه راه است و اکثر بیجاده را آن کان
بشهر کشمیر برند و بیجاده مانند لعل در غلاف بود
و چون بیجاده را از کان بیرون آرند تاریک
و بی آب بود و بعد از آنکه او را تراشند آبدار
و شفاف شود و هر یک از غایت حجری یاقوتی است

فصل

فصل سیم در تمیز انواع و قیمت. آن بهترین انواع
بنفش نارنجی است و قیمت مثقالی از آن موازی دو
دینار زر است و بعد از آن رطبی و قیمت آن نصف
قیمت نارنجی است بعد از آن استاره است و قیمت
آن نصف قیمت رطبی است و کمترین انواع بنفشی
است و قیمت آن نصف قیمت است و فی الجمله قیمت
بنفش کامیش ربع قیمت لعل است و هر چند سرخی
بیجاده تیره تر بود شعاع و لمعان او بیشتر بود و بیجاده
جواهر باشد و بیجاده بدخشی از هندی احسن
و اجود است و در ایام سابق بیجاده را حقیقی تمام

بوده چون لعل پدید آمد قیمت بیجاده شکست و
بعضی جواهریان بر آنند که قیمت بیجادهٔ خوش رنگ
کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل عالی و قیمت بیجادهٔ
میانه مساوی قیمت لعل نازل است و بعضی دیگر بیجادهٔ
عالی از معایب خالی را بقیمت لعل میانه و بیجادهٔ میانه را
بقیمت لعل نازل در سلک تقویم میکشند و بهترین اقسام
ماده رخ که آب او بیشتر و احتیاج بحجره کردن کمتر از لعل
بود و قیمت او از قیمت بیجاده کمتر است **فصل چهارم**
در خاصیت آن چون منفش در زمان سابق نبوده حکما
خاصیت آن را بیان نکرده اند و بیجاده حار و یابس است

لیکن

لیکن حرارت و یبوست او قوت کمتر است کسی را که استسقای
مائی باشد مقدار چهار جو بیجاده را سوده بخورد شفا یابد
اگر بیجاده را با خود نگاه دارد خواب پریشان نه بیند و اگر بموی
سر یا ریش بمالند تا گرم شود برگ کاه و اشباه آن را جذب
نماید و اگر برابر آفتاب دارند و تیز در او نگاه کنند مزاج
چشم تباه کند و رمد طاری شود و اگر حیوانات ماده رخ
و بیجاده را ببینند جزع کنند **باب دوازدهم در جزع**
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن** جزع چند نوع است
بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه بود
سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلفه بقراوی

سه طبقه است طبقهٔ اول سرخ غیر شفاف بعد از آن طبقهٔ سفید
شفاف بعد از طبقهٔ سفید طبقهٔ بلوری شفاف و بعضی هم سه طبقه است
دو طبقه کرانه سیاه و میان سبق و طبقهٔ میانه سفید و بیخ سنگ
جز الماس و یاقوت از جزع اصلب بود و یا آنکه بجهت زدن قوی به
یعقیق باشد و در بعضی جزع خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناتمام
وگاه باشد که از تقاطع خطوط صورت مرغی تمام یا ناتمام پدید آید
و از جزع مهرها و نگین‌ها و غیر اینها سازند و جزع از عقوبات نیز
حقیر است فصل دویم در کان آن کان جزع بسیار است [illegible] گویند
و اعلی آن عدن و چین و نواحی ظفار یمن است اهل چین استخراج از آن می
و جزع حجری یاقوتی است فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن اجود انواع

جزع

جزع آن است که طبقات او بحسب غلظت و رقت متفاوت باشند و از
خشونت و زخم سلامت بود و آبدار و شفاف و متناسب الوان بود
و چون بانیه بقراوی زیاده از بانیه سانیه انواع جزع است
ترجیح بقراوی بر باقی انواع [illegible] جزع در ولایت مغرب مستعملات
و مثقالی به دو درهم ناصری بخرند و در دیگر بلاد بواسطهٔ شامتی
که دارد استعمال کم کنند و قیمتی زیاده ندارد و فصل چهارم در خواص آن
اگر یاقوت را بجزع سوده جلا دهد طراوت و صفا یابد و زیاده شود
و نهبان مهره زر بآن کنند اگر جزع در موی زنان آویزند بچه
و از و [illegible] زادن بر روی آسان شود و منع سیلان خون نماید
و اعراب بجزع تشأم می‌نمایند و [illegible] اصلا نگاه نمی‌دارند

و میگویند که خاصیت او اهل شامه ششقاق بعد من جزع و همچنین
اهل چین بجزع تشأم میکنند و ازین جهت که استخراج آن از زمین
نمیکنند و حکام چین نیز التفات بآن نمی‌نمایند و نمیگذارند که در
خزاین ایشان مخزون سازند از معظم اول هر روی است که حامل
جزع مهموم و مغموم بود و خوابهای پریشان بیند و خون براو
استیلا یابد و با مردم خصومت کند **باب بیست و پنجم در مقناطیس**
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن** مقناطیس بر چهار
قسم است مقناطیس آهن که مسمی به آهن ربا است و مقناطیس
نقره و مقناطیس طلا و مقناطیس ارزیز آهن ربا سنگ تیره
است که جذب آهن میکند از معظم اول هر روی است که در

آهن ربا

آهن ربا بعینه مانند آهن است لیکن بواسطه مصادفت حرارت
و یبوست غلظت پیدا کرده و قبل از اکتساب کسوت صمدیتی انجماد
یافته و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد ماده و تقارب امزجه
تناسب طبیعی و تعاشق جبلی است مرتبه که آهن ربا جذب آهن میکند
و آهن بوی ملصق میشود و سوزنی که با آهن ملصق باشد مثلا اگر طرف سوزنی
با آهن ربا التصاق یابد و سوزنی دیگر را بر طرف دیگر سوزن اول نهند
بآنجا ملصق شود و همچنین سوزن سیم و چهارم و پنجم اگر مقداری آهن
در میان طبقی نهند و قطعه آهن ربا در زیر طبق بر سو گردانند آهن
در میان طبق بر جهت وی حرکت کند و اگر آهن ربا در [illegible]
و موازی نیم دانگ سیر و یک آن بر سر آهن این را جذب کند

و جدا نا ده ماده مقناطیس نقره هم نقره و ماده مقناطیس طلا هم طلا و ماده
مقناطیس ارزیز هم ماده ارزیز است و بواسطه سببی که مذکور شد
در آهن ربا ایشان جذب ارزیز و نقره و طلا میکنند و مؤید این معنی
آنست که الماس حجری آهنی است و جذب ذهب میکند چنانچه گذشت
و اگر آهن ربا را با آب و جز روزی چند تر کنند یا در آب سیر و
پیاز اندازند یا سیر بسیار در وی مالند قوت جذب او ضعیف شود
و شاید که بمرتبه رسد که جذب آهن نکند و اگر در میان سرکه و یا در
خون بیندازند و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند باز قوت پیدا کند
آهن کند و گویند که سنگی که برنگ آهن رباست که آهن از وی بـ
میتابد و جمعی برآنند که اگر روغن زیت در آهن ربا بمالند آهن از او بگریزد

مقناطیس

و مقناطیس نقره که آن را حجر القبور گویند سنگی سفید است که بسفیدی
او غرقی همراه است و مطلقا بزبد البحر ماند و مرتبه سنگ است که بر بالای
آب بسته و موازی یخ و قیمه حجر القبور از یخ گرفت نقره سوی خود
میکشند و مقناطیس طلا زرد است که زردی او بغیر قی ضعیف آمیخته
بود و جذب ذهب کند چنانچه آهن ربا جذب آهن کند و بعضی از دهان
میدانند که قوت او در جذب ذهب مرتبه ایست که اندوده کرده صاف
زر بسوی خود کشد و مقناطیس ارزیز سنگی صلب کریه الرایحه است که جذب
ارزیز میکند فصل دوم در کان آهن ربا در قریب صفاهان و هندوستان
و نواحی زابلستان و دیگر محل کان آهن ربا ایشان سیه هند و از معظم
مرویست که در بحر قفت کوهی است و در آنجا کان های آهن ربا است که

نزدیک رسد بر آهنی که در کشتی باشد بسوی خود کشد و از هیچ میخ کشتی
نرسند که در آن نواحی جبل دارد و هر آهن ربا که در معادن آن مکون باشد
قوت جذب او زبون بود و هر چه در اصل آن مکون نبود جذب او قوی تر بود
فصل سیم در تعریف مقناطیس و قیمت آن آهن ربا از رنگهای مختلف باشد
و اندر پرسش حکیم در روایت که بهترین رنگهای آهن ربا سیاه سرخ فام و اکثر
فام است و هر آهن ربا که در جذب آهن قوی بود و با آنکه کثیف باشد بسیار
بود و اشرف و اعلی باشد و جواهری و قیمه از چنین آهن ربا کم باشد و معادن طلا
کنند و اعلی اقسام مقناطیس ارزیز و نقره و طلا است که در جذب ایشان قوی
بود و ایشان را بوطه درست قیمت نیست منفعت در منفعت مقناطیس
آهن ربا گرم و خشک است و اگر کسی خورده آهن خورده باشد آهن ربا

با شیر

با شیر یا آب نافع بیاشامد آهن را خورده ها که آهن را جذب کند و از شکم
بیرون آورد و اگر از آهن ربا قلاده سازند و بر گردن صاحب وسواس اندازند سود دارد
و اگر در دست گیرند علت نقرس را نافع بود و اگر زن بوقت زهیدن در دست
گیرد به آسانی بزاید و اگر پیکان در جراحت بماند یا سر نشتر شکسته شود آهن ربا
بر آن نهند بی گزند بیرون آید و اگر تیغ زهرآب داده زخمی کسی زنند
و آهن ربا خورده کرده سوده بر آن نهند دور کند و کشد مضرت زهر نافع
کند و مقناطیس تیره بقول ارسطو یابس است و بقول دیگر رطب اگر دندان
بشویند دندان سفید کند و اگر بر سر موضعی که موی باشد بمالند موی بریزد و اگر
بر موضعی بنهند ازاله خطا کنند و اگر بسوزند آن روی بشویند رونق
بر ظاهر کند و اثر آبله ببرد و اگر در جراحت استعمال کنند التیام کند

واگر خورده نقره بعضی دیگر آمیخته شود به آن تمیز توان کرد و مقناطیس جاذب آن است

اگر خورده زر با بعضی دیگر ممزوج شود و این حجر را بران بمالند خورده را جدا

جذب کند و مقناطیس ادرنه تمیز از اجناس توان کرد ¶ باب چهارم در سنباده

و آن چند فصلست فصل اول در صفات آن سنباده سنگی صلب مشهور است

که در آهن و فولاد آب داده اثر کند از ایشان شناخته شود و اگر میان سنباده

اشتباه واقع شود تمیز باین صفت توان کرد و سنباده با الماس قریب است

تا غایتی که جماعتی برانند که نوعی از الماس است و سنباده دو نوع است نوعی برنجی

رنگ و نوعی دیگر کبودی و غیر الماس از جواهر دیگر تیز شوند که جلا ازو بشوند

شود و در سنباده خاصیتی است که بواسطه آن سمیت تفریق اجزا صلبه میکند

و مستولی بر سنباده آتش است فصل دوم در کان آن و کان سنباده در اکثر

بسیار

بسیار است مثل گجرات و هند و سیستان و سیواس و حبش و کرمان و نوبه

و حبش و اشهر آن کانها کان نوبه و سیواس بود و کیفیت کون سنباده

قریب بکیفیت کون الماس باشد فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن اعلی

انواع سنباده کبیر الحجم نوبی است و سیواسی و قیمه باکامش برنجی را هری

قیمت کنند بعد از آن سیواسی فصل چهارم در منفعت آن سنباده

در درجه دوم بارد و در درجه ثالثه یابس است چون سنباده را بسوزند و بیندایند

و بر ریشهائی که پاشند سود مند بود و اگر سنباده را سوده و در دهان

بمالند دندان را جلا دهد و به سنگهای سخت سنباده را سایند و صیقل شمشیر

و کارد و امثال ایشان بدان دهند ¶ باب پنجم در یشب و این چند فصل است

فصل اول در صفات آن و آن سنگی است سبز که از رنگ زنگاری

درخشنده و بر او خطهای سرخ و سیاه بود و بعضی برانند که در کشتان [illegible]
دهنه سرخ برنگ یاقوت احمر گون می باشد و دهنه سبز چند نوع است
سبز سیر و سبز سیلانی و سبز سیاه فام و سبز زمردی که طراوت [illegible]
شبیه زمرد شامی است و دهنه شفاف صافی را دهنه شیرین گویند و [illegible]
کدر را دهنه تلخ گویند و در ولایت شام و فرنگ از انواع [illegible]
دهنه کمر و نگین و چشم گوبند زین و امثال آن سازند و عزیز دارند [illegible]
آن ولایت عرق ندارد و اگر روغن زیت در دهنه نهند
رنگین شود و حسن و طراوت او بیفزاید و اگر استعمال کنند
تا کهنه گردد رنگ او به بیاض و بصفره مایل شود و حسن و طراوت او زایل
گردد و نور رونق او باطل شود و دهنه [illegible] در حالت صفره [illegible]

صافی

صافی و در حالت کدورت بود اگرچه از یعقوب اسحق کندی
مرویست که چون دهنه را بفطرون و روغن زیت بیالایند از آن
نحاس [illegible] حسن و لطف از نحاس کافی حاصل شود و دهنه از معدن [illegible]

فصل دویم در کان آن و کیفیت تکون آن کان دهنه در بعضی کانهای نحاس
آن پیدا شود جبال المغرب و فرنگ و نواحی کرمان و بعضی گویند در قرب شهری که
او را سیاه [illegible] کرده در ترکستان و فارس [illegible] که از عربستان است [illegible]
اول مرویست که تکون دهنه از ابخره نحاس است که در موضع صلب [illegible]
و تحت حضرت [illegible] که بخار نحاس [illegible] او [illegible] و شدت [illegible]
اسود او [illegible] و از [illegible] حرارت حضرت [illegible] گشته و دهنه [illegible]
نحاسی است **فصل سیم** در تمیز انواع و قیمت آن دهنه شیرین فرنگی خوش رنگ

شبیه بزمرد که در وی درخشندگی بود مثال طاوس باشد اعلی همین نوع است [illegible]
و مثقالی ازین جنس دو دینار زر ارزد و معدن آن کرکه کان و کبستان [illegible]
قیمتی چندان ندارد فصل چهارم در خاصیت آن و آن در حرارت و یبوست
معتدل است اگر آن را با آب حل کنند و بر محل زخم دارند بغایت نافع باشد
و اگر مسموم از آن بخورد سود دهد بود و لیکن اگر کسی مسموم نباشد و بخورد
بجای سم عمل کند و اگر وی را بآب شیرین حل نمایند و در چشم چکانند
رگهای چشم بنشاند و روشنی بیفزاید و اگر وی را با زبرجد [illegible]
محکم نهند طراوت و فروغ زبرجد کم کند و اگر قدری از وی با
زر بگداخته زر را نرم اندام و سرخ فام کرداند و حسن و بهای او
بیفزاید خاصه چون جزوی مس با آن مزج کنند باب [illegible] در لاجورد

[illegible]

و آن چند فصل است فصل اول در صفات آن لاجورد سنگی است
مشهور منحصر بچهار نوع است بدخشی و کرجی و [illegible] و کرمانی بدخشی
دو نوع است بر بعضی نقطهای زرین باشد و بر بعضی نباشد و نیک
که لاجورد پاک یا با سنگی سفید آمیخته باشد از لاجورد کاسه و کوزه
و نگین و کمره و انگشترین و امثال و آلات سازند و اگر ریزه لاجورد
در آتش ریزند دودی کبودگون پدید آید و نیز [illegible] بر لاجورد [illegible]
فصل دوم در کان لاجورد و کیفیت آن کان مشهور لاجورد در کوهی است
که مشهور است بلاجورد از جبال [illegible] قرب شهر بدخشان و در نواحی
کرج و کرمان و غیر آن معادن معروف دارد و از بلیناس است
و مرویست که مادهٔ لاجورد متوجه صورت نحاس است و چنانچه زاج

ز پیچ بکثرت حرارت بر رطوبت استیلا یابد و رنگ او مایل
بحمرت میشود و بعد از آن بواسطهٔ صفا و قت یبوست کبود
میگردد و لاجورد حجری نحاسی است فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن
لاجورد بدخشی خوش صافی که بر او نقطه های زرد بود از سایر انواع
لاجورد بهتر بود و امتحان جودت لاجورد بآن کنند که قطعهٔ آن
بر روی آتش غیر مشتعل بنهند و بدمند اگر زود بر یکجا جوهرش ظاهر
شود نیکو باشد و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد و قیمت درمی لاجورد
مغسول از دو درمی تا صد درمی است و قیمت کیفی درمی و قیمت غیر
مغسول ثلث قیمت مغسول است فصل چهارم در خاصیت آن لاجورد
با وجود آنکه بارد و یابس است در اسهال سودا نیز کار دارد

اقوی است

اقوی است و قوت لاجورد مغسول از غیر مغسول بیشتر بود و مالیخولیا
و بی خوابی و ورم جگر را نافع بود و اگر لاجورد با روغن در موی
بمالند حسن و طراوت موی بیفزاید و موی را جعد گرداند و اگر
بر اطفال بندند نفع کلی کند و مذهبان لاجورد را در اکثر نقشها
استعمال کنند فصل پنجم در غسل لاجورد غسل لاجورد بدخشی بچند
طریق توان کرد یکی آنکه دو جزو مساوی از زفت رومی سیاه و
سفید در روغن مذاب بجوشانند تا با یکدیگر آمیخته گردد و با قدری
آب پاک گرم بسیار بپالایند و به آب گرم از زفتها بشویند
و مانند حلوا برهم کشند تا سفید شود و پس لاجورد سحق نموده فوق
با آن خمیر کنند و مدت یکماه نگاه دارند و میمالند بعد از آن بست

گرم در ظرفی چینی بشویند تا بتدریج سه آب از و فرود آید آب
اول احسن و آب میانه و آب آخر دون و طریق دیگر آنست
که یک جزو مصطکی و نیم جزو روغن زیت با آتش نرم بقوام آرند
و نشانه قوام وی آنست که چون بقطره ای آب سرد در وی
چکانند متلاشی نشود و همچنان نقطه بر روی آب بماند و
پس لاجورد مسحوق با آن معجون خمیر کنند و آب بر وی ریزند
بمانند تدریج آب از و فرود آید آب اول عالی آب اوسط و آب
آخر نازل باشد و طریقی دیگر آنست که ده جزو مساوی از
زاج و کندر و در ظرفی روئین سفید کرده به آتش نرم گرم
کنند چندانکه حل شود بعد از آن لاجورد سوده با آب بسرشند

و از آن

و در آن ریزند و چندان بجنبانند که لاجورد با ایشان ممتزج
تمام پیدا کند بعد از آن قدری آب سرد در آن ریزند تا منجمد شود و باز گداخته
و بجنبانند اگر لاجورد بیرون آید فهو المراد و اگر بیرون نیاید قدری روغن
زیت با آن بیامیزند و در ظرفی چینی بریزند و چندان بگذارند که
سنگ هائی که با لاجورد مخلوط باشد رسوب کند پس لاجورد را ظرف
نماید پس لاجورد را از روی آن بگیرند و در این اعمال هوا در شستن لاجورد
نقصان پذیرد و طریق غسل لاجورد فقیر بخشی آنست که لاجورد
در فوق مسحوق منحول بر زده و تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند
و اندک آب گرم بر آن میریزند تا منحل شود و حل بعد از آن ساعتی
بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب از و در ظرفی دیگر کنند

وباز آب گرم را بر آن بریزند و مدتی بمانند تا سه چهار نوبت
بدین دستور عمل کنند و آنها در ظرفی جمع کنند تا لاجوردی که در روی
باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد رسوب کرده را بگیرند و سه نوبت
عمل مذکور را اعاده کنند بعد از آن آب از سر آن بریزند که لاجورد
رسوب و مغسول بود • مقصد نهم در بیان مرجان جمعی بر آنند
که بسد فارسی مرجان است و جمهور بر آنند که بسد اصل شجری است که
زلور خواهد بود و مرجان نوع آن و آن چند فصل است فصل اول در
صفات آن مرجان چهار قسم است سرخ و سیاه و تیره فام و جمع
اقسام مرجان که سر در نقاب آب دریا کشیده باشند نرم اندام
و سفید فام باشند و چون از دریا مستخرج شوند و هوا و ریشان تا نگیرد

منجمد

منجمد و متحجر گردند و بسبب استعدادات متفاوت رنگهای مختلف
پیدا کنند و بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا
صلب و مختلف الالوان باشند و گاه باشد که مرجان مانند استخوان
مجوف بود و نقطه کبیر قفا از عقده خالی بود و گاه باشد که قصبه
او مستوی نباشد بلکه پر بود و درشتی بود و چون مرجان در دریا
شجری است که بعد از استخراج متحجر میشود جمعی بر آنند که تکون
آن بین عالمی الجماد و النبات است و گاه باشد که میان مرجان
و اشباه آن اشتباه واقع شود و تمیز مرجان از اشباه آن است که
از مرجان بوی گیاه دریائی می آید و از اشباه آن نمی آید اگر مرجان را در روغن
زیت اندازند خوش رنگ و پر صفا شود و حسن بهای آن بیفزاید

و اکر در سرکه اندازند نرم اندام و سفید فام کردد و چون بسیار
بگذارند رنگ او بحال خود باز آید و از مرجان دسته کارد و مثال آن می
تراشند و در بلاد خطا و ختن عزت و بها دارد و اکثر زیور بتان
و بت رویان از مرجان میکنند از ثقات مرویست که شجره از مرجان
در غایت صفا و حمرت دیدم که طول آن شبری و نصف شبری بود
و هر یک از عرض و عمق آن موازی سه انگشت فصل دویم در بیان
مرجان و کیفیت تکون آن در نواحی افریقیه دریای محیط الا دریا
واقع است که از تلاطم امواج ماهیان را در شب آن مکان
اطمینان و مرغان را پرواز از آن جهة طیران نیست نظم از نهیب موجه
او ماهی بس رتش روی بیا دشت با هر بس چون و را بر روی
او ابر خس

قرار نیست چون زمانه سفله پرور کهر ورشیب باد خاک بر سر
چو صد روبان غدار ابدا دارش ازان ره خلق هستان مرکبا نیش
و در محلی که از بحر مذکور که اقرا رسی الحوزه مینامند شجر مرجان چون خار شاخ
کوهان در آب میروید و مادام که شجره مذکور در میان آب دریاست چون
چوب کماه نرم اندام و هرگاه که از آب برآید بواسطه هوا محکم شود و در استخراج آن
زحمت بسیار میکشند و کشتی از مصاف شکسته میشود و شجر مرجان در بحر در تنگ
هم جا باشد لیکن بواسطه آنکه دریا مرتبه عمیق است که غواصان او دائم از عهده آن
بیرون آمدن نمیتوانند کرد و تیر فصل چند آنکه دریا فرو میرود فقط آن میتواند
رسید استخراج کنند میکنند و از برای استخراج مرجان دامی از اسباب ترتیب
کرده اند و از اطراف آن گنده های رصاص آویخته اند بس در موضعی که

صاف شجر مرجان است دام مذکور در آب می گذارند تا در آب فرو
شده و بر روی شجره گرد بعد از آن بندی که بر آن دام بسته اند میکشند
تا ریشه های شجر می پیچد و مردمان قوی بیکبار بکشند تا بندی از آن
بالا می آید پس بعد از مرجان جدا بکنند و مرجان از عقده ها که برآمده است
بند بند جدا جدا و بلیموها می سایند و بر سنباده سوده جلا میدهند و اگر خواهند
بفولاد دستی بموم سوراخ میکنند **فصل سیم** در تمیز انواع و قیمت آن
بهترین انواع مرجان سرخ و احمر است کبیر الحجم سریع الانکسار
مستوی القصب که از عقده و تجویف خالی بود و قیمت یک رطل مرجان
خام یعنی ناتراشیده و جلا ناداده در این وقت پنج دینار یا هفت دینار
زر سکه مغربی است که هر دیناری از آن باصطلاح ایشان درم سکه است
کده

که عبارت از پنج درم ناصری است و معهود چنان است که مرجان خام را از قوه
بشکنند تا اجزای تراشند و جلا میدهند و بهای آن بعد از تخت و جلا
بحسب جودت و رداءت لون و کبر و صغر حجم و کثرت و قلت جلا مختلف
قیمت مرجان خام باضعاف است **فصل چهارم** در خاصیت آن مرجان سرد و خشک است
اول باشد و در درجه ثانیه یابس است اگر بر اطفال بندند از صرع الاطفال
محفوظ مانند و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع بود و اگر در گردن بیاویزند
جمیع امراض معده و بادیان دفع و زایل شود و کثرت نظر بمرجان
تقویت بصر میکند و مرجان از جمله ادویه قلبیه است ضعف دل و خفقان را
سود دارد و نفث دم و ورم طحال و ریش امعا و حصر البول را نافع بود
اگر تخم ورم مرجان سوده بمعجون و ضماد سود دارد و اگر مرجان محرق را

و در آن بپوشند رنگ و در آن ازاله کنند و در آن جلا دهند تا تقویت
نماید و طریق احراق مرجان آنست که در ظرفی حدید فرو بندند و سر آن را
به گل استوار کنند و سوار می‌کشند در تنور گرمی که از وی نان بعد از آن [illegible]
آرند و بحسب صحت استعمال کنند. باب هجدهم در یشب از آن یشم [illegible]
نیز گویند و تخصیص یشم به سفید می‌کنند و تخصیص یشب به سبز و سیاه
و در آن چند فصلست فصل اول در تمیز صفات آن یشب پنج نوعست
سفید روشن و سفید زرد فام و سبز زنگاری و سبز سیاه فام و سیاه
شفاف مانند شبق و ازرق خاکستر فام و از یشب سخت [illegible]
و نگین و کمر و امثال اینها سازند و در ولایت چین جوهری شبیه یشب
می‌سازند و تمیز میان ایشان آنست که از یشب معدنی بوی دود آید

[illegible]

بخلاف یشب مصنوع و اگر ظرفی یشبی شکسته شود جمعی که یشب
می‌سازند بنوعی اصلاح آن می‌کنند که تمیز میان قطعه مصنوع و [illegible]
الا بآنکه طراوت و مائیت مصنوع کمتر بود و یشب از خود بیشتر
فصل دوم در کان یشب و کیفیت تکون آن در ولایت چین دو
رودخانه است یکی را آق خوانند و از آن یشب سیاه مستخرج شود
و سفید و چنانست که قطعه‌های کبیر از آن پادشاه و قطعه‌های صغیر
از آن خاقان باشد و در حدود کاشغر و نواحی چین و [illegible]
نقیض الانواع آن است و یشب حجری نفیس است که ماده او
بسوی نقره دارد و پیش اکثر کثرت نقره که بواسطه زیادتی
و نقصان کیفیات کثرت یشبی پوشیده فصل سیم در تمیز انواع

و قیمت آن بهترین اقسام یشب سفید زرد فام است که رنگ
او مشابه عاج کهنه باشد و خاصی از آن کاهش درهمی مصری از ده
اقسام دیگر نصف درهمی و قیمت مصنوع نفیس معیوب ده اند فصل چهارم
در خاصیت آن اگر یشب معدنی در گردن بیاویزند چنانچه برابر معده باشد
درد معده را زایل کند و قوت هضم را تقویت نماید و صحت معده
[illegible] کند و حامل آن از صاعقه و احتلام محفوظ ماند و در نظر مردمان
عزیز باشد و بعضی مردمان بر آنند اگر قطعه یشب در کنگره که برو تجربه ... ل
صاعقه در آنجا باشد چند مدت بعد صاعقه در آن قلعه نازل نشود

باب نوزدهم در بلور و در آن چند فصل است فصل اول در صفات آن بلور
از سایر جواهر الطف و صافی و اشف است و از غایت لطافت و صفوت

کان

کان که هوای صافیست و بواسطه آنکه بسیار است عزتی چندان ندارد
و بلور دو نوع است سفید صافی و تیره مایل به زردی که آن را ایم
بلور گویند و بلور را شبه آبگینه توانند ساخت و چون اکثر زنگ
پذیر شود و این بسیار از و اشباه زمرد و لعل و یاقوت توان ساخت
و شاید که در بلور شبه شقی بود که آن را بشیر گویند از ابو یعقوب نیز
استحق کندی مرویست که از معادن کاهش صدمن باشد و از آن
آلات مجلس و غیر آن سازند حقه و صندوقچه و خمره و غیر آن ساخته اند از بغایت نیکو بود
که در زمان وی احدی از آن فرنگیه قیاز و قطعه بلور که چهار رطل وزن داشت تواند بنشست
تحفه مجلس پادشاه به غرب ساخت و هم از و مرویست که در مجلس پادشاه او بوده و خوشنویسی
از بلور دیدم که اندرون آن آن خطی چنان مجوف بود و چنانچه اگر شراب در آن

دبخشندگی مشابه بوده‌ی که بیرون خانها میرود و حکایت کرده‌اند که
در خانهٔ ملک غزنه چهار حجره بود از بلور که در هر یکی جواری بودی و در [illegible]
که پادشاه مغرب فرستاده بود و طبقی از بلور ساخته بود خواجه ابوریحان از
حکاکان روایت کرده که گاه گاه در میان بلور سنگ و چوب و اشباه آنها
میباشد و گوید دو قطعه بلور دیدم که در میان یکی برگ سبزی و در میان یکی دیگر
قدری سنبل الطیب بود **فصل دوم** در کان بلور و کیفیت تکون آن کان مشهور
بلور بمقتضای مکان‌ها شش است هند سند هندوستان و ترکستان و فرنگستان
و عربستان و صعده و چین و نواحی ارمن و اقصی مغرب بلوری مجوف نیک آید
و بلور مغربی قطعاً از تشعر خالی بود و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ بود از مغناطیس
مرویست که بلور حجری یاقوتیست بوسیلهٔ نکوفت چنانچه فضه فرعی ذهبی

بورانی

بورانی النکوفت و بعضی بر آنند که سفیدی بلور بسبب کثرت رطوبت آبست
و او ابدا و در آتش از محیط ناشی میشود و کثرت لطافت او بسبب ضعف
یبوست است که ضد او نموده **فصل سیم** در تمیز انواع و قیمت آن بعضی جوهریان
ترجیح بلور هندی بر بلور عربی مینمایند و بعضی ترجیح عربی بر هندی و از اقسام
باتفاق بلور ارمنی است که آنرا ریم بلور گویند و عیب کبیر بلور تشعر است و قیمت بلور
بحسب کبیر و صغیر حجم متفاوتست مشاطرقی که موازی رطلی طعام گنجایش دارد سالم
از عیوب باشد کما بیش سه دینار مصری می ارزد **فصل چهارم** در خاصیت
آن کسی که بلور با خود دارد از دردودندان و خواب پریشان و دیدن [illegible] ایمن باشد
و اگر قطعهٔ بلور مدور صافی باشد برابر آب برابر قرص آفتاب بدارند
و در موضعی که عکس بلور باشد در آنجا می نهند پاره پنبه یا خرقه [illegible]

و زمانی بگذارند مشتعل گردد و این صفت مخصوص بلور و شیشه پرآب
نیست بلکه جسم صیقلی شفاف اگر چه قطعه از یخ باشد همین حکم دارد
و اگر بلور در دهن تشنگی باز نشاند و اگر بسایند و بر یاقوت یا بر لعل پاره بر
بمالند و زمانی بگذارند شفاف و پرطراوت گردد باب سیم در جمست و آن
چند فصلست فصل اول در صفت آن جمست سنگی است که بر آن چند
رنگها باشد بسان قوس و قزح و آن چهار نوع است نوع اول گل[illegible]
از رنگ اردیه و سماقیه شدید است و نوع دوم در رنگ اردیه شبیه
و سماقیه ضعیف است و نوع سیم عکس نوع دوم و نوع چهارم عکس
نوع اول و اعراب جمست را بغایت عزیز میدارند و تابان در یمن
استعمال نمایند و جمست از منسوبات مریخ است فصل دوم در کان آن

وکیفیت

و کیفیت کون آن جمست در نواحی قریه صفوا است که از آنجا تا مدینه
طیبه رسول الله صلی الله علیه و آله سه روزه راه باشد و جمست حجری
معدنی است فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن نوع اول از دوم
و دوم از نوع سیم و سیم از نوع چهارم احسن و اثمن است قطعه
جمست از هر نوع که موازی درهمی باشد چهار پنج درم ناصری می‌ارزد
فصل چهارم در خاصیت آن کسی که جمست با خود نگاه دارد دلیر شود و از چشم
زخم محفوظ باشد و اگر در شب بالین نهند خواب پریشان نبینند و اگر سنگی از
جام جمستی شراب بنوشند مستی نیاورد و اگر جام جمستی نباشد و قطعه جمست
در جام سنگی اندازند همین خاصیت دهد خاتمه در حجر متفرقه و نسبت جواهر
با یکدیگر و در آن چند فصلست فصل اول در سبج که آن را شبق نیز گویند آن

سنگی سیاه شدیدة الرخاوه سریع الانکسار است که اشیاء مقابل
در وی نماید چنانچه در آئینه و شبق دو نوع است هندی و فارسی بهتر است
و مثقالی از آن موازی درمی ناصری می ارزد و شبق در درجهٔ اول بارد
یابس است و اگر نظر در وی تقویت بصر بکند و در بسیاری از امراض چشم
مستعمل است و شبق حجری رصاص است که از منسوبات زحل است فصل دوم
در خماهن و آنرا حجر صرف و حجر حار نیز گویند و خماهن حجری است که در
غایت صلابت که جز با الماس سوراخ نشود و چندانکه او را بشکنند شاخ
شاخ شود و چون خماهن بر سنگ حکایت بسایند آبی سرخ از آن بیرون
آید و رطلی از احسن انواع آن که سیاهی است مایل بحمرت و در دار العیار
مصر ده درمی ناصری بخرند و کان آن در نواحی کرک است اگر خماهن سوده را

بآب

بآب بیاشامند مضرت شراب کهنه دفع کند و اگر بواسطهٔ اکثار شراب
جگر گرم شود قدری خماهن بسایند و بیاشامند حرارت سبق و اسهال رفع
شود و مزاج خماهن بارد و رطب است یرقان و سدهٔ جگر را سودمند بود
و خماهن حجری حدیدی است که زحل بر وی مستولی است فصل سیم در طلق طلق
دو نوع است هوائی و صدفی مادهٔ هوائی از هوا مانند شبنم نازل شود
و طبقهٔ اول می نشیند و از آن طبقهٔ دیگر تکون می پذیرد و بدین طریق
متصاعد از صغیر طلق کبیر شود و اکثر آن از دو نوع را از غایت طراوت
و درخشندگی ستارهٔ زمین گویند و از این لالی عملی سازند که تمیز آن از لالی
صدفی بسیار دشوار بود و بعضی محققان در تمیز میان ایشان گفته اند که در عملی
مانند حباب بر بالای آب بسته و در صدفی لب آن بسیار جوهردار است

فرو برد و چون در طلق اجزاء دهنیه غیر منعقده چنانچه در ذاتیات
نیست نیست بمان ذاتیات در آتش مذاب میشود و چون اشتعال
بر اجزاء مایه ندارد بلکه اگر حل نمایند اصل آن آب صرف است
بیان خواهد نتوان نمائید و این قسم از طلق با آتش نمیشود و بکلس
نمیاید بلکه اگر حل نمایند و در اعضا مالند اعضا همه لیوزد و کافی
او در محال بسیار است لیکن آنچه در جزیره مکوت می آید اعلی و احسن است
و طلق کافی در کان زر و غیر آن میباشد و کل واحد از نوعی طلق
به آن دو نتوان گرفت و بمطرقه نتوان شکست و طریق حل طلق آنست
که پاره های طلق را با باقلا چند این بجوشانند که باقلا مهرا شود و بعد از آن
در پاره کرباس منعکس کنند و پاره های طلق با ریزهای سنگ در دست بمالند

وی

و اگر بسیار دهند تا طلق ریزه میشود و مانند شیر از کرباس بیرون آید
اگر طلق محلول با قدری صمغ و زعفران جا میزند و خط با آن بنویسند
نقره بود و مزاج طلق در درجه اول بارد و در درجه دوم یابس است
اگر طلق محلول پاشند منع سیلان خون نماید و شانه را نافع بود
و اگر با شراب پاشانند با سموم مقاومت نماید فصل چهارم در ذکر
حجر مطر سنگی در دوالیک است و در حجم تخم مرغی کبیر که در میان ریگها
معروف و مشهور و منتهی آن است و آن سه نوع است سفید لیکن
صفوت که بر نقطه های سرخ بود و سفید صافی باشد و احمر بر افام
یا طلق فام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن آن خلاف است بعضی
بر آنند که حجر کانی نیست و کان در افضای خطا واقع است و بعضی دیگر بر آنند

که حجری حیوانیست و در جوف بعضی انواع خنازیر کون میباشد و جمعی
بر آنند که در مرز چین مرغابی سرخ بال کبیر الجثه هست که آنرا سرخاب
گویند و بنگاه بهار در محلی که آب تنک باشد لانه میکنند و در محل صیف
که آب از حوالی لانهٔ سرخاب فرو می نشیند لانه را سوراخ [illegible]
میکنند و حجر مطر استعمال میکنند و جمهور بزرگان متفق بر آنند
که در هر موسم که حجر مطر استعمال میکنند در موضعی که ترتیب مستعمل بود باران
بباره و خلاف کرده اند که سرما و برف حجر مطر است یا نه جمعی بر آنند
که هر یک را سنگی دیگر است و جمعی گفته اند که سنگ برف حجر مطر است
لیکن اگر در وقت مستعمل پیشتر این همه حجر در یک محل استعمال کنند
تاثیر آن اقوی بود و برف و تگرگ و سرما پیدا شود و اگر یک مستعمل
استعمال

استعمال کنند از آن منحصر در باران باشد و در طریق استعمال ایشان
خلافست بعضی گویند که حجر مطر در میان آب باید نهاد و که از محلی معلق
بیاویزند و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از اتراک بر کیفیت استعمال
آن وقوف دارند و چون تعلیم دیگران نمایند دیگران بران اطلاع نیابند
از ثقاتی مرویست که از بعضی غزنه روایت کرده اند که در عسکر
سلطان محمد خوارزمشاه در موسم تابستان مردی از ترکستان استعمال
حجر مطر باین کیفیت نمود که در میان خرگاهی سرکشاده طاسی آب نهاد
و دو قصبه را در زمین [illegible] غرز نمود و قصبهٔ دیگر بالای آن
استوار کرده و ماری رنگ سنگ باران از قصبه فوقانی معلق آویخت
چنانچه از سرما روی طاس در زجاج بود و بعد از آن دو قطعه حجر مطر در میان

طاس آب نهاده و بعد از آن آورده و در یکدیگر مالیده و هر یکی را بجانبی
انداخت باز سنگها را بگون مذکوره در آب نهاد و بیرون آورد
تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد و بعد از آن مقداری آب از طاس شسته
و باطراف پاشید و پیر مذکور در اثنای این عمل سر برهنه و موکشاده و غضبان
بود و سخنی چند باهسته میگفت و در کار خویش بود چون عمل تمام کرد بعد از آن ابری
تند برآمد و باران باریدن گرفت و هم از راوی مذکور روایت کرده که پیر
مستعمل حجر مطر گفت که هر نوبت که سنگ را استعمال میکنم در نقصانی از جانبی
نفس خویش می‌یابم از قبیل فرزند یا خویش و پیوند و بعضی دام و دام از ثقات روایت
کرده شد که خوارزم در اثنای تابستان متوجه ترکستان شد چون بسرحد ترکان
رسید برف و باران و سرما در مرتبه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند

باقی الاسم

چون برسم باران نبود ما و پیشه و دانست که برف و باران و سرما نتیجه
استعمال حجر مطر است جمعی بطلب مستعملان بگوید که نزدیک لشکرگاه بوده استاد
دو شخص پیدا شدند که بعمل مذکور مشغول بودند تا بلشکرگاه آوردند و در دم قطع شده
سیاه پیچیده زدند و در خاک دفن کردند در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران و سرما
انقطاع پذیرفت و دستور چنانست که اگر خواهند که آن حجر مطر منقطع شود
و دست مستعمل آن بیابند او را بدین طریق هلاک کنند و حجر دیگر است که قطعه
از آن مهره خوانند و نزدیک جمهور مردم بسنگ گرگ مشهور است که اگر از آن قطعه
بینند بیاورند در آن نواحی گرگ بیاید و او را زیاده قطعه زده هست داند
استعمال کنند فصل چهارم در سنگ عقاب و آن سنگی است که چون آورد حیوانی بشنوند
از آواز دور او آوازی نرم چون سرش آید چنانچه گویا چیزی در میان آن بجنبد

و چون بشکنند در میان آن چیزی بود و بهره ریزه را چنین بود و اگر زنان
حامله سنگ عقاب بخود نگاه دارند وضع حمل ایشان آسان شود از ثقات مرویست
که عقاب بدشواری بیضه نهد چنانچه در زمان بیضه نهادن گرانی شود
پس عقاب این سنگ را به آشیانه می‌آورد تا در بیضه نهادن زحمت بسیار نکشد
و مردمان آنرا در آشیانه او می‌یابند فصل ششم در حجر یرقان و آن سنگیست منقوش
بسرخی و زردی که از غایت محکمی جز بالماس سوراخ نتوان کرد و اگر آنرا
بسایند سوده آن سرخ بود مانند سوده خماهن کان حجر یرقان در حدود
سیناست و جمعی برآنند که حجر یرقان سنگی سیاه مدور خردست که چون
بچه خطاف را بزعفران زرد کنند خطاف این سنگ را بچه از آنکه
زردی از بچه باز شناسد آورد و بعد از این سخن بر خردمندان پنهان نیست

کی اگر صاحب یرقان نگاه و نگاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود نگاه
دارد یا سوده آن با آب بیاشامد سودمند بود فصل هفتم در حجر باغض
الکحل و جاذب الکحل حجر باغض الکحل مذکور نگشت و آن سنگیست که چون در
میان سرکه اندازند در سرکه قرار نگیرد و بیرون جهد و اگر سوده آن
در چشم کنند سفیدی عارض را زایل کند و تمام بدن را از چشم زخم
ایمنی بخشد و کان آن در مغربست و حجر جاذب الکحل سنگیست که چون
نزدیک سرکه برند سرکه در جوش آید و در آن سنگ در آویزد و کان آن
در حدود هندوستان است فصل هشتم در حجر زیت و آن سنگیست
که چون آب بر آن زنند آتش از او بر افروزد و روغن زیت چون
بر او زنند آن آتش منطفی شود و گویند کان آن از آن گریزان باشند

و کان آن معلوم نیست **فصل نهم در حجر الیهود** و آن سنگی است
براق و درخشنده مایل بدوام که سر در عقاب آب دریکشیده
باشد نرم اندام بود و چون بیرون آید در هوا او را تاثیر کند
منقلب شود و حجر الیهود سه قسم است قسمی بر رنگ و در حجم جوزی صغیر
و قسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر و قسمی عرضانی که بحسب عروق چشم
ایشان است و در بالا و پهنای آنها خطهای سیاه کشیده باشد گاه
باشد که از تقاطع خطوط صورتها پیدا شود و جمیع اقسام معده را
بغایت مضر و مثانه را بسیار نافع بود و خون از معده باز دارد
فصل دهم در حجر لبنی و آن سنگی باشد تیره رنگ شیرین طعم که سوده آن
با آن شیر بود و اگر حجر لبنی سوده در ظرفی اندازند شیر ریزند و از آنجا

در چشم

در چشم کشند حرارت و خارش چشم تسکین دهد و منع ریاح
از سر و چشم نماید و دردهای خارا را نافع بود و دربایند اورام
ساکن گرداند **فصل یازدهم در حجر الفار** و آن سنگی است سیاه که از و
بوی موش می‌آید گزنده کان از آن بگریزند و مصروع را نافع بود
فصل دوازدهم در حجر الدم که آن را شادنج گویند و آن سنگی مشهور است
که سوده آن برنگ خون باشد و شادنج دو قسم است پاره‌ها خرد خرد
بسان ارزن در یکدیگر رسته است و این قسم را جاوری گویند
و در قسمی دیگر پاره بزرگتر از پاره‌های قسم اول بیکدیگر پیوسته است و این
قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی که اجزای او بسرعت از یکدیگر
جدا شود و خاک پاک باشد احسن و اعلی بود و شادنج کرم

درخشک و لطیف است و آیینهٔ بصر را جلا دهد و جریان منی را بغیر
اختیار و ادرار حیض را باز دارد و در شیافها حمره و خضر تقویت
بصر کند و اگر شادنج سوده بر لحم زاید پاشند زیادتی را زایل کند
فصل سیزدهم در حجر قمر و آنرا بزاق القمر گویند و آن سنگی است که بر آن
نقطها است که آن نقطه بفزون ماه می افزاید و بکاستن آن میکاهد
و اگر حجر قمر بر شجر کم بر بندند شفا یابد و اگر زن عقیم با خود نگاه دارد
آبستن شود فصل چهاردهم در دو لون و آن سنگی است که هردم رنگی
نماید و از دندان سباع و گزندگان گریزان شوند فصل پانزدهم
در حجر النوم و حجر الیقظه حجر النوم سنگی است در غایت سرخی و لمعان
که در شبهای تاریک مانند آتش درخشان باشد اگر قطعهٔ حجر النوم

که وزن

که وزن آن درمی بود از کسی که در خواب بود بپوشند در شب
بیهوش وی بخسبد تا سنگ را از وی دور کنند بیدار نگردد و حجر الیقظه
سنگی است خاک رنگ سیاه فام درست اندام است که بحجم و وزن موازی
درمی سرب باشد اگر درمی ازین سنگ با خود نگاه دارند او را خواب
نیاید و از بی خوابی متألم نشود و اگر آنرا اصلاح کنند و حبه حبه سازند
و هشت حبه بمجذوم دهند شفا یابد فصل شانزدهم در حجر شتال و آن
سنگی زرد و سفید است که در دریای مغرب مکون میباشد و موج دریا آنرا
بکنار میاندازد اگر بصدا و روانگی از حجر صلایه کنند و بصاحب ریگ مثانه
دهند در حال شفا یابد و در حال خاک شود و قطعهٔ حجر شتال که بوزن یک مثقال
بود و حبه کمتر اکثر بیک مثقال طلا بها کنند فصل هفدهم در تشیشیا که

آنرا سنگ روشنائی گویند و آن چند نوع است مارقشیشای ذهبی
و آن حجری است که چنان نماید که گوئیا زعفران مالیده اند و چون
آنرا بشکنند اندرون آن همچنان نماید و کان آن در اصفهان است
و بموضعی از آن که آنرا بجه خوانند لعل را جلا دهند و مارقشیشای فضی و آن
حجری است شبیه بنقره که کان آن در همدان است و مارقشیشای
نحاسی و آن حجری است شبیه بنحاس و مارقشیشای حدیدی و آن حجری
شبیه بحدید است اگر مارقشیشا سوده با سرمه مزج نمایند و در چشم
کشند نور چشم بیفزاید و اصول مژه محکم دارد و مژه را از سقوط
حفظ نماید و چون مارقشیشا بر که باید و بر عضوی که سفیدی بر آن
طاری شده باشد طلا کنند سفیدی با برصی ازاله کند و عضو را

برنگ خود آورد **فصل چهارم در حجر مغنیسیا** و آن سنگی است که آبگینه گران
و کاسه گران استعمال کنند و بحسب حجم منقسم میشود به دو قسم
قسمی بیان خاک ریزه بوده و در آن پاره های روشن و درخشنده بوده و قسمی
دیگر قطعه های کبیر بوده که در میان این چشمهای روشن مرآب بوده و بحسب
رنگ سه قسم است سیاه فام و زرد فام و سرخ فام و زرد فام بهترین
اقسام است و مغنیسیا در خواص با مارقشیشا یکی است و اختصاص بخواص دیگر دارد
مثل آنکه تنقیه معده و مثانه میکند **فصل پنجم در سرمه و توتیا** سرمه سنگی است
سیاه براق ثقیل غیر شفاف و بحسب کان منقسم میشود باصفهانی
و هروی و رابی و حجازی و کرمانی سرمه اصفهانی بهترین اقسام است
و توتیا سنگ سفید باوی آمیخته است بعد از اصفهانی هروی

بعد از هروی زابلی بعد از آن جرجانی و سرمهٔ کرمانی کمترین اقسام است
و سرمهٔ اصفهانی براق و لمعان چندان نیست اگر سرمهٔ زهر در چشم کشند
چشم را سیاه کند و توتیا پنج قسم است توتیای کرمانی و توتیای هندی
و توتیای هندی که آنرا توتیای کرک گویند و توتیای سفید صافی لبان
تک و توتیای زرد و رنگ توتیای کرمانی خلاف سایر اقسام توتیای
صافی است که بنده آنرا توتیای مصعده و توتیای پرزده گویند و در نواحی
کرمان تحصیل آن بطریق نهایه و تنوری مانند شاخوره می سازند
و از شیب تا بالا میخهای سفالین در دیوار آن نصب میکنند و سنگ
توتیا بر دکانچه تنور می نهند و آتش قوی می افروزند و بخاری غلیظ از
سوختن سنگ توتیا متصاعد میشود و بر میخهای می نشیند و آن توتیای
لطیفه

مصعد غباره و آن سه قسم است قسمی بر سر میخها می نشیند و این قسم
اخف و اعلی بود و نفع او در داروی چشم اظهر و اجلی باشد و قسمی بمیانهٔ
میخها می نشیند و این قسم میانه بود و قسمی بر پایین میخها می نشیند و این
اغلظ و ادنی باشد و کان توتیای هندی وادی است در خلال جبال
هند از رب عرب واقع است و آن توتیا شفاف که مشابه تام
صابون رقی است و توتیای سندی در اطراف دریای سند تکون
می یابد و بواسطهٔ موج دریا بکنار می آید و توتیای مکی الطف و ابهای
اقسام توتیا است و بعضی بر آنند که توتیا ملک رکنست جمیع اقسام
توتیا اگر بر نعل طلا کنند بوی نعل زائل کند و اگر توتیا بر مس طرح
کنند مس را زرد کند چنانچه در خاتمهٔ مقالهٔ ثانیه خواهد آمد و توتیا را

در صناعت اکسیر استعمال میکنند **فصل سیم در نسبت بعضی جواهر ببعضی**
خواجه ابوریحان نسبت بعضی جواهر با بعضی امتحان کرده و از مشار الیه
مرویست اگرچه در روایات اختلافست که مقداری معین که آن
مقدار از یاقوت کبود مثقالی بود و از یاقوت احمر چند انگ و سه طسوج
و از لعل چند انگ و طسوجی و نیم و از زمرد چهار دانگ و طسوجی
و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و سه جو و از مروارید چهار دانگ
و از عقیق و مرجان چهار دانگ و کم جو و از جزع و بلور چهار دانگ
کم دو جو باشد و طریق امتحان حجم جواهر آنست که ظرفی از آب
پر کنند و یک یک جوهر را در آب اندازند آن مقدار آب
که بواسطه هر جوهری که از آب بیرون آید بدل آن جوهر بود **مقاله دوم**

در فلزات

در فلزات و آن هفت بابست **باب اول در زر و آنرا طلا نیز گویند**
و آن چند فصلست **فصل اول** در صفات آن طلا فلزیست نرم اندام
خوش طعم طیب الرائحه گران سنگ قریب اعتدال است و بوجهی قریب
باعتدال اثر کل واحد از عناصر از ناحیه احوال او ظاهرست
چه از خرد شدن پنهان نیست که فروغ و صفای طلا از هوا و
زردی رنگ وی از آتش و گرانی سنگ وی از خاک و نرمی
جوهر وی از آبست هیچکدام از ارکان اربعه تخریب ترکیب او
نتوانند کرد چه زر با آتش نسوزد و در خاک نپوسد و تغیر نپذیرد و از
وقوف در آب رنگ او خراب نشود و زنگ نگیرد بخلاف فلزات دیگر و آنرا
که با بعضی دیگر نیامیخته باشد خالص گویند و اگر آمیخته باشد غیر خالص و زری

که که از آتش گرده باشد از آن سا و کوبنده اگر که از بوته باشد
خیز شود و اگر بار دیگر بعضی دیگر بار بیزد با آتش شرحی الف از آن آن
گرد و گاه گاه میان زر و اشباه آن که اکسیر آن می باید بیشتر باشد
می افتد و تمیز زر از اشباه آن به دو طریق توان کرد یکی آنکه زر خالص را به
خلاص صحیح العیار برده آید و اشباه آن در خلاص سیاه شوند دوم
آنکه در زیبق فرو برند و در زیبق فرار گیرد و اشباه در زیبق فرو
نرود و بر زبر آن بایستد و اگر زر را به آب با قدری نقره و جا بیزند
سفید فام شود و اگر با نحاس بیامیزند سیاه فام گردد و اگر با سرب و
مرداسنگ بیامیزند منفسخ شود و از بعضی مجربان روایت که اگر
قضیب موش در زر گداخته اندازند بسان زر آب ریزه شود و اگر قضیبه

گربه در آن افکنند بصلاح باز آید اگر اندکی در قشیشا با زر گداخته
زر سنگین شود و اگر قدری [illegible] با زر سوخته بر روی وی کنند سنگ آن
ببرد و اگر مقداری کبریت در زر گداخته ریزند و قریب به یک ساعت
بر آتش پوشیده زر نرم اندام و سرخ فام شود و گاه گاه بر روی
سبیکه زر خالص جرمی ارضی پیدا شود که گاه مانند پر طاوس درخشنده
و گاه زنگاری و گاه خاکی و گاه سیاه فام نماید بعد از چند گاه
برنگ زنگاری قرار گیرد و آن جرم را اقلیمیای زر خوانند که از جمله
ادویه نفیس عزیز الوجود است و چون [illegible] و بهای طلا مانند فضل
و کمال غرقه در عرصه زوال و فنا نیست و در بلاد کفره اسلام بی تبیان
و بت رویان بکسته زر و جمهور مردمان و فضلا بعبارات شتی

صفای آنرا اداکرده اند چنانچه شاعر گوید نظم وجیهی سنگی صاحب عیاری
نگاری سرخ روی سکه داری ٭ گهی گردنده خوبان را سر و دست
دمی سیمین بران را بوده پابست ٭ گهی سر می فرازد فوق طره
عروس نوجوان ناکام را مهره ٭ از و خلق جهان را راست هر کار
هر کاری که رفته بود و خیارد ٭ و زر از منسوبات آفتاب است فصل دوم
در کان آن کان زر دو قسم است کان زر خالص که در آن کان ها زر
جنسی دیگر نیامیخته بوده و کان زر غیر خالص که در آنجا با زر چیزی دیگر آمیخته بود
و کان زر بسیار است خواجه ابوریحان در شرح کتاب پنج از
بقراط بیان کرده که کانی در حدود زابلستان واقع است و از
اسحق مروی مرویست که کانی در دریایه مصر است و در موضعی که طول
آن

آن سه وعرض آن سی درجه است و احمد طبیب سیاوجی بر آن است که
در نواحی و اعمان و جبال جنوبی کرمان چند کان زر غیر خالص موجود
و در میان جمهور مردمان مشهور است که اکثر معادن زر در دیار مغرب
واقع است فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن طلای نرم اندام سرخ فام
که سرخی آن بسبزی زند اجود اقسام است بعضی از محققان گفته اند
که رنگ طلای عالی باید که شبیه بحمره حمره آتش بود و نرمی آن
وسوی سرو ریش امتحان کنند چه اگر بسهولت بر گذرد نرم اندام
و پسندیده بود و اگر بعکس این باشد خلاف آن بود و چند انکه
زر کهنه تر شود حسن و نظارت زیاده شود و چون تقویم بسیاری
از اشیا به طلا بکنند و میان مردمان کثیر الجریان است و مهمات ایام

بواسطهٔ آن انتظام می یابد تا غایتی که زر را ناموس اصغر و ملکه
جبا و قاضی الحاجات میگویند چنانچه شاعر گوید نظم ای زر توئی که
جامع لذاتی * محبوب خلایق بهمه اوقاتی * بیشک تو خدا نه ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی * قیمت آن احتیاج بیان ندارد
و لیکن زر را بانحاء مختلف در بلاد روان کرده اند در ترکستان زر
شاه نامسکوک و در ختا و هندوستان مصور بصورت مخصوص
و در مصر و ایران زمین زر منقوش باسم سلاطین در معاملات
جاری است و در بسیاری از بلاد زر و نقرهٔ منقوش روان
کرده اند تا از آن بلاد بیرون نبرند فصل چهارم در طبیعت آن
طبع زر بروایتی حار و رطب و بروایتی معتدل و رطب است

دل را تقویت کند و امراض سوداوی را سودمند بود و روح
حیوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را نافع بود و اگر عضوی را
به زر داغ کنند متعفن نشود و ورم نکند و زود اصلاح پذیرد
و اگر بمیل زر سرمه در دیده کشند تقویت نظر کند و سوزش
چشم و درد را نافع بود و اگر قدری زر در دهن نگاه دارند دهن را
خوشبو کند و زر شده درین خواص او اقوی بود و به آب زر کتب نویسند
و مذهبان و نقاشان زر بسیار استعمال کنند باب دوم در سیم
و آن را نقره گویند و آن چند فصل است فصل اول در حقیقت آن سیم فلزی
شریف قریب به زر است لیکن در تابندگی و پایندگی برابر زر نیست
چه بواسطهٔ مزج بعضی دارو ها با وی زر شود بروزگار از زر کی

مانند خاکستر گردد اما آن خاکستر را بسیماب سیم توان ساخت اگر
با نقره مذاب قدری نمک بیامیزند سفیدتر می‌نماید شود و اگر قدری
کبریت بیامیزند سیاهی زایل گردد و اگر مقداری ارزیز در او ریزند
منقلب و ریزه گردد و اگر اسرب با او ممزوج کنند در شیب مطرقه بشکند
شود و گاه باشد که بر روی شبکه سیم خالص که گاه گاه افتاده باشند
جرمی ارضی سیاه گون بیرون آید و آن را اقلیمیای فضی خوانند و آن
ادویه بسیار فایده است و تمیز سیم از اشباه آن نگاه توان نمود و سیم
از مقویات قلب است فصل دوم در کان آن کان نقره در اقالیم سبعه است
و از صوب مشرق در حدود ترکستان و مغولستان بسیار واقع است
چنانچه در ارض روم سی و چند کان نشان میدهند و سیم جمیع معادن

با سرب

به اسرب آمیخته است بحسب مقداری از آن امتحان میکنند
اگر سیمی حاصل میشود زیاده از قیمت اسرب باشد استخراج سیم از آن
کان میکنند و اگر زیاده نباشد چنانچه در معادن اکثر بلاد استخراج
نمیکنند و در بعضی معادن سیم در تو سنگ گون می‌یابند و سیم از آن
سنگ بدو طریق جدا توان کرد یکی آنکه خورده‌های سنگ از میان
گزینند طریق دیگر آنکه سنگ خورده را بسایند و بسیماب سیم از آن
جدا کنند و سیم قلعی نوعی است که بواسطه استیلای برودت رنگ
او سفید گشته فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن سیم دو قسم است
قسمی از قسم دیگر سفیدتر است بهترین اقسام سیم شدید البیاض
نرم اندام است که کوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص

عذب المذاق و صافی آواز است بی آنکه بصوت او سیم مخلوط
باشد و غیر خالص مر المذاق و جرسی آواز است که صوت او از سیم
خالی بود و چون سیم میان مردمان کثیر التجربه است و قیمت اکثر
اشیا بآن می کنند قیمت آن از همگنان محقق نیست و بیان آن
فایده چندان ندارد و چون بسیاری از جهات مردمان بوسیله
سیم حاصل می شود در اثنای آن چنانچه در اثنای طلا مبالغه و اهتمام
نموده اند که قال الشاعر شعر لولا اخاف الله سبحانه لقلت للفضة سبحانه
و قال آخر بالفارسیه نظم نقدینه دوستی بجز از تو هیچ نیست حاجت
بجرهای چنین هیچ نیست فصل چهارم در خاصیت آن سیم بارد
و رطب است در مفرحات رطوبات فضلی دفع کند و فرح افزاید

و اگر سیم

و اگر سیم در دهن نگاه دارد بوی دهن خوش کند و اگر با دارو
چشم ممزوج کنند تقویت بصر کند و بر نقره محلول کتابت و تذهیب
و نقاشی توان کرد باب سیم در مس که آن را بتازی نحاس گویند
و آن چند فصل است فصل اول در صفات آن مس سه نوع است سرخ
و سرخ زرد فام و سرخ سیاه فام و هیچ یک از فلزات زودتر
از مس گرم نشود و دیرتر از مس گرمی رها نکند و از طبایع مس مرده است
که نحاس جهات طبع است قوه قوه دلتقبیر رسیده و قوت غیر قبول نکند
و مطاوع است که حل و عقد و تقطیر و تکلیس می پذیرد و خواص معظم دارد
و اکثر اثاث البیت و آلتی که آن آلت جواهر نفیس را جلا دهد و آلتی
که بواسطه آن آلت نقش کنند و امثال آن می کنند از مس سازند

و مستولی بر مس زهره است و نزد جمعی زهره و مشترک است مریخ فصل دوم
در کان مس و کیفیت آن کان مس فراوان است و معادن مشهور آن
در بلاد روم است که مذکور میشود و دیار بکر و روم و آذربایجان و سوس
و اندلس و سیستان و نیشابور و فرنگ و کرمان و بعضی مردمان از تتبع
که در اندلس معدن نیست و مس مصنوع به توتیا را بآنجا نسبت میکنند بواسطه
آنکه در سایر بلاد و سه نوبت مس را به توتیا مزج میکنند و در اندلس
پنج نوبت و از آنچه آن را محقق میگویند از نیشابور مس رومی است که ماده
نحاس رو بصورت عیار ذهب دارد و بواسطه مصادفت موانع
از لباس ذهبی عاری شده و کسوت نحاس قبول کرده فصل سیم در تمیز انواع
و قیمت آن نحاس سرخ صافی نرم اندام بهترین اقسام است و نحاس

سرخ

سرخ سیاه خام زبون ترین اقسام و قیمت مس در بلاد روم که از
معادن وی بعید است مانند مصر چهل و شش فلس به درهمی میخرند و در بلاد
قریب بمعادن موازی ده فلس فصل چهارم در خاصیت آن مس گرم
و خشک است اگر مداومت نمایند بر آنکه طعام و شراب خاصه ترشی
که از ظروف مسی خورند امراض شوند سرطان و داء الفیل و درد جگر
و سوء المزاج طحال و امثال ذالک پیدا شود و اگر قدری پیه نمک
در ظرف مسین ریزند و ماهی بریان کرده و گرم نهند تا بخار روغن و
محتبس شود کل واحد از ایشان بیان سموم در بدن عمل کنند
و اگر مس را بر که ترکنند و در جای نمناک بنهند رنگی برآورد
که آن را زنگار گویند و زنگار رسیل و ناخنه را نافع بود و در مراهم

لحام عفنه را ازاله کند و جراحت کهنه را باصلاح آورد و نحاس
محترق در حرفت کاشی گری و میناگری رکنی بزرگ است و ویرا هم
مستعمل است و زنگار و نحاس محترق در صناعت اکسیر استعمال میکنند
و اگر بقاشقی از نحاس موی از کناره چشم بکشند دیگر باره موی
برنیاید و اگر سرخ شده در آب فرو زنند کیکان از آن بگریزند
و اگر نظر در آئینه مسی در خانه که نور آفتاب در آن خانه افتاده
باشد ازاله لقوه کند اگر مس محروق فضول به ناشتا بیاشامند
منوع آورد و باب چهارم در ارزیز که آنرا ابار نیز قلع گویند و آن
چند فصل است فصل اول در صفات آن ارزیز از فلزات مشهوره
که مشابه نقره است بواسطه سه صفت که در کان عارض او شده

از مرتبه

از مرتبه نقرگی تنزل نموده رخاوت جرم و کراهیت رایحه
و صریر عند التحریک و از خورده شدن حروف و آن نهان نیست
که جرم ارزیز از کثرت زیبق و کراهیت رایحه او از قلت
نضج و صریر عند التحریک از سطبری کبریت است و از سطبری کبریت
است که ارزیز نوده است و اکسیریان بر آنند که این صفات
بعضی ادویه ازاله میتوان کرد و این صفات زایل میشود نقره
مصنوع حاصل شود اما در مقدمه رساله تقویم پذیرفت که تغییر
و تبدیل فصول در نوع معقول نیست و ارزیز سه نوع است قلعی
و فرنگی و چینی قلعی را بواسطه آنکه بیک کرده اند قلعی و الجوا
و فرنگی ارزیزی نرم اندام زرد فام است که بعضی را الصورت

ماران ساخته اند و بمهر پادشاه فرنگ نشان کرده اند و بعضی را
در یکدیگر پیوسته کرده اند و این بعض را مزوبان پایه گویند
اگر ارزیز در طباوخ حار و در آفتاب بسیار بگذارند چنانکه در آفتاب
بماند بسوزد و از ارزیز ظروف سازند و بآن ظروف مسین
سفید کنند و اگر ارزیز خالص که غیر از ارزیز با آن نیامیخته باشد
باتش بگدازند و در کوبی از کتان ریزند و مشتری بر ارزیز مستولی
است فصل دویم در کان آن ارزیز در سه مکان واقع است شرقی
مرز چین و حده و بلغار و نواحی فرنگ و مادّه ارزیز بآن مادّه
سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطه کم و بیش کیفیات بکمال
که اتصال به صورت ذهبی است نمیرسد بهترین انواع ارزیز

بلغاری

بلغاری است که از سایر روشن تر و صافی و سفید تر است
بعد از آن فرنگی و قیمت رطلی ارزیز کاپش درهمی مصری است
فصل سیم در خاصیت آن ارزیز سرد و خشک است اگر صفحه ارزیز
بر پشت شده بگیرند و کنند احتلام باز دارد و اگر با گوشت
در دیگ اندازند گوشت نپزد و اگر صفحه ارزیز در سرکه یا غوره
مصعد نهند جرمی که بر روی آن آید و خنازیر و سرطان که از اندام
در رمان برمی آید بمبالغه نافع بود و اگر ارزیز مکلس با روغن
بر سوخته گی ها طلا کنند سودمند بود و چون مکرر بر عضوی طلا کنند
بر آن موی از آن عضو بر تواند کشید و رایحه او نگاه دارد
نحاس بغایت مضر بود و بغیه و قلعی خون از جراحت باز دارد

واگر بر محل گزیدن گژدم کنند نافع بود باب پنجم در اسرب و آن
چند فصل است فصل اول در صفات آن اسرب فلزی تیره فام نرم
اندام و سست آواز است که در کان نقچی چندان یافته و زیبقی
که ماده او است در درون سراب درشت بود و بواسطه درشتی زیبق
زر را منقلب میگرداند و سبب تری و صافی کبریت سست آواز است
و گاه از اسرب سازند که از ارزیز است و از ارزیز و از اسرب
شیاف سرخ و مرداسنگ زرد و سفیداب زرد حاصل تواند
کرد و اگر در کوزه که آنرا کاسه گویند اسرب از نقره جدا کنند با اسرب
مزبور سبک گردد و اگر کاسه اسرب در بغل بر کنند بر سطح آن بتدریج
سفیداب گون باید چنانچه در سطح مس زنگار گون می باید و از اسرب
مکلس

مکلس سفید سازند که از جمله رنگهاست که نقاشان استعمال می کنند
و همچنانکه نقره جمیع معادن از اسرب خالی نیست اسرب جمیع معادن
از نقره خالی نیست و اگر مقداری آهن با ضعف آن مقدار سرمه
بیامیزند و بگدازند که از مجموع اسربی لطیف حاصل شود و اگر اسرب
بگدازند و قدری نوشادر با آن بیامیزند که درست زایل گردد و مانند
نقره سفید و صافی و لطیف شود و زحل را اسرب منسوب است فصل دوم
در کان آن کان اسرب مانند خراسان آنرا و کان در اکثر بلاد واقع است
و چون توتیا از بخار اسرب گون می باید لامحاله از کان اسرب
خیزد فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن احسن اقسام اسرب اصفهانی است
و نوعی که از نقره می سازند قیمت دو رطل موازی درمی است فصل چهارم

در خاصیت آن اگر صفحهٔ اسرب بر پشت بندند شهوت منشاند
و احتلام باز دارد و اگر بر ورمی بندند که منشاء آن رطوبت
باشد یا با آب سرکه و آب کاسنی بسایند و بران طلا کنند
ورم تحلیل پذیرد و شنگرف از جملهٔ رنگهاست که نقاشان
بکار برند و در اصول مینا و مرهمها هم مستعمل است و از سفیدهٔ
اسرب مرهمی چند سازند که اکثر جراحات را نافع است
اگر سفیدهٔ اسرب را با روغن بر سوختگیها طلا کنند سودمند
بود و مرداسنگ بوی اندام را ازاله کند و در مراهم جراحات
از عفونت حمایت نماید و به خشک اندازد و خوردن آن
مهلک است اگر مرداسنگ با سفیداب و آهک بر عضوی

بغل

سفیده طلا کنند سیاه شود و دودی که از سوختن اسرب خیزد
از سموم است اگر قدری از ان در آب حل کنند و در محلی
که گزندگان باشند پاشند گزندگان بگریزند و هلاک شوند
تمام شد نسخهٔ جواهرنامه چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه
هزار و دویست و چهل و چهار از هجرت نبوی صلی الله علیه وآله که شش
ساعت از شب [illegible] ماه مزبور گذشته کوکب شمس در برج حمل که [illegible]
نور و [illegible] خواهد شد و اتمام نسخهٔ مزبور در ایام [illegible]
در [illegible] سبب [illegible] این نسخه [illegible]
[illegible]
[illegible]
بکار [illegible] محمد [illegible]

